

و در خسته کند به بخورد مذکور و بخورد را قطع نکند که ظاهراً هر شوندر بران باید با چهار
 صورت نماید هر یکی ایستد پیش خوان خود هر جا که می که بدنی ایشان را بکنان
 ایستاده روی بگردان و نظر مکن بسوی ایشان و بسوی دنیا
 عتوش ماهدانش او ملیانش دنیو نانش
 دنیو نانش بنحیلاش مهریوش
 حرمانیش مبعراش فردانوش درومالیش
 ابروایش بلمو مو یوش هر گاه که از طعام حفظ خود را
 بگیرند و بوی کنند و بخورند از آن طعام چیزی را که دوست دارند سخن
 گوید ترار و جانیت ایشان بسبح و طاعت و در آن ساعت از تو عهد
 می خواهند عهد ایشان را بدی بعد از آن ایشان باز گردند و طال این
 باشد که داده باشند قوتها؛ غالب قاهر خود را بتو و بعد از آن بگیر از آن
 و بده هر کسی که تو میخواهی و زنا ز آمده بس هر جا که خواهی استغاثت
 ایشان در علمهای که ایشان مستولی اند هر کدای خواهی از این ارواح
 بیند از از بخورد کمتر رانش اگر خواهی استعانت بهم ایشان بسوی
 دنیا عتوش زبید و نانش صرمارانیش درومالیش

بعفونافاش مندر یوش ما طبقوش ایها العلویون
 الحکماء القاهرون المنتقمون احضرونی واعینونی بعد از آن هر
 چیزی را که میخواهی نام آن چیز را بگویی از زینت عساکر و تسلیح عذاب
 بر اهل مدینه یا بر عسکر یا آوردن با اموال عظام یا طعام یا شراب یا هر چه خواهی
 نام آن چیز را گوی بدستی و راستی آن چیزی را موجودی کنند زودتر از
 طرف العین و اگر میخواهی یکی از اینها را برای محل خاص نام آنرا شهاکوی
 و بعد از آن نام وی بگویی لغتوناش سندریوش
 ما طولش حاضر نکنید پس فلانرا و فلانرا بسیارید بر هر فلانرا و
 فلانرا و نام آن محل را بگویی یا ایشان که بدان قادر اند بدستی که او می آرد
 بر تو زودتر از چشم زدن بعد از آن در هر ماهی طعامی بنه بر صفت مذکور
 و اگر خواهی که هر یکی را شهاکوانی نام آن یکی را بخوان و خوان و بر این بران
 وجه مذکور بعد از آن دعوت کسی و نام و بر آگویی و بخوان آن کلمات را
 در آخر این اسم که ذکر کردیم اگر دعوت از برای دینداغوش بگویی
 دینداغوش معرانیش تا با آخر کلمات اگر دعوت از برای درو مالیش
 ملکباریش تا آخر کلمات بعد از آن گوی نغداغوش هر مالیش

بود سکوی
 درو مالیش

هندونایش مردی باش عا در بوش مهر و نوش
 هموریش ند میانیش دل روا اش اولی نایش برستی
 در آتی که بساعت نگذرد که حاضر شود و زود پیش خوان خود نهند
 بر روی بگردان از وی تا آن غایت که قضا کند حاجت خود را از آن
 طعام بعد از آن سخن می گوید بگو طلب کن حاجت خود را بخواه از وی
 بر انسان یا بلا یا عذاب اگر دعوت دیند و نایش بود بخواه از وی
 هر چیزی که از محتاج دنیا مال و زر و نقره و هر چه خواهی فی الحال حاضر
 کنند و اگر دعوت حرما را نیش بود بخواه از وی قتال قوم و نیت
 عسکر در حال همچنان کند که بخواه و اگر دعوت در و مالیش بود خواه
 که از نگاه دارد از همه آنها و بلا و بلا و عسکر تر نگاه دارد در حال و نگاه
 خواهی که دعوت این بکنی بیدار از دشمن وی اندکی در آتش و نام بر
 بگوی و بعد از آن بخوان بچند نایش مندر بوش ما طیر او نش
 احضر عندی فی هذه الساعة چون حاضر شود بگوی آنچه بخواه
 همین دم بکند و اجابت کند و بعد از دعوتها هر چه فرمائی کند و الله اعلم

پان ششیر عنین

این کلام مجربست و معلوم و معروفست بدانکه عینه ملک است ^{بهد} هزار
 بار هزار بار بند بر از دیو و بری و ای علمها بدین کلام بتوان کردن اما
 اندرین تنجیم اول باید که سه روز روزه داری و روز اول که روزه گزینی ^{بصحرای م}
 و کالی که مورچگان از مورچه خانه بیرون آورده باشند بگیر و پیار و پزیر
 و از وی مندل بسیار از زعفران و خلوف بروی باشی تا خوش بوی
 شود و بپشت و یک خط بکش و بر هر خطی یکبار را این عزیت بخوان و
 یعنی بولاد با سوری غروب و در شب در میان مندل سوی و در
 شب مرغی قربانی کنی و صد بار این کلام را بخوانی و بیرون آئی چون شب
 سپید شود غسل کن و جامه پاک بپوش و خود را خوش بوی کن و مندل را هم
 خوش بوی کن و در میان مندل شو و همچنان روزه دار باش از بس
 نماز خفتن عزیت آغاز کن و شب این هر سه مرغ قربان کرده را با دوز
 پر خط اولین بر سر چوب در بر خطی یک چراغدان نهی یعنی بپشت و یک
 چراغ و مشک و زعفران و عنبر و عود و مسط و بلبل و گز و بوی
 خوش بر آتش افکن و از درون منظر هفت تخم نذینویس بر آتش پدید
 دگر مرکز خط از درون بر سنی آویزی و چون صد بار این عزیت را

بخوانی با آواز بلند و حرکتی بیلا و بروی ضامی نوشته ما فایم بولادی روی مهر
 باسد بر مثال مورچگان و زمین جنبیدن که در دو هول و فرعی در تو پیدا
 و مندل ز بروز بر شدن کیرد و از هر جانب صل کردن آغاز کند و ترا چنان
 نماید که بر موج آبی گاه بر آسمان بر می سوزی و گاه بر زیر آب حر روی چشم
 پیش خود کیرد دل بخواندن دار و حکم بر جایی می باشی و در خنده می سوزد
 پس چند آنکه مار ارقم نباید کار و از عینه پیری در از سوی بر سر شیری نشسته
 و راستی در دست گرفته و پیش خط تو پایتند و بانگ زنده هول و بخورند
 سخت و آتش در روی تو بدمد چنانکه هم جهان بر آتش نماید دل قوی
 دار و مترس و مندل استوار داری و در خنده می سوزی پس برسد که هم بخوانی
 بگوی طاعت تو بخوانم و ابا بت عینه گوید طاعت آوردم و باره پوست
 فی یارک کرم در خط اندازد بروی نقش کرده چنین

اللهم صل على محمد و آله الطيبين الطاهرين
 الذين هم خير البرية

و این نقش کرده را که وی بتودهد پیش خود بند و سوزن بولاد روی فر
 برو بگوی که حضور عینه خواهم تا سوزیدن کیر تو درست از خنده سوزن

۹۱ و نزع غودن کیرد ۳ باز

باز مدار و دل بعزیمت خواندن دار ساعتی تا عینید بیدار آید برهنه بماند
 و صوی او زرد بود و بای او چون بای مرغ و دم چون دم طاووس و اندام
 دیگر چون اندام زنان برهنه باشد پس تو رود و خرد و خرد و سفید و پاه
 کن و از خط بیرون انداز و عزیمت طاعت و اجابت بخوان پیاز رسد
 چه میخواهی تو بگوی فلان حاجت میخواهم گوید روا کنم بگوی این سرک از حال
 خود بگردان اگر سبز میز زرد شود و اگر زرد باشد لعل شود و این اجابت بود
 هر چه از وی خواهی بکنند از خیر و ضایر آگاه کند و هر چه خواهی بیارد و اگر تسلیم
 خواهی بدهد و اگر حضور خواهی بیارد و اگر برین عمل خواهی معونت کند و
 بعد از آن اگر عمل خواهی باره خاک سیاه و ام بدهد که نگاه داری هرگاه خواهی
 که عمل کنی باره از آن خاک بر روی آب افکن در حال بنوع عین حاضر شوند
 در آنچه فرمائی بکنند و در هرگاه که خواهی قوت و یاری دهند و بکنند از عودت
 و محبت و بیع تسلیم و حضور و بیان و خرد و سورا و عودت
 و حل و صرع و بگردن چهار و مسلط کن بر هر چه خواهی و هر گونه که خواهی بکنند
 و بیارند عزیمتی که بر خطهای مذکور نویسی اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَزِیْمٌ عَلَیْكُمْ جَا عَزْمٌ بِهٖ سُلَیْمَانُ

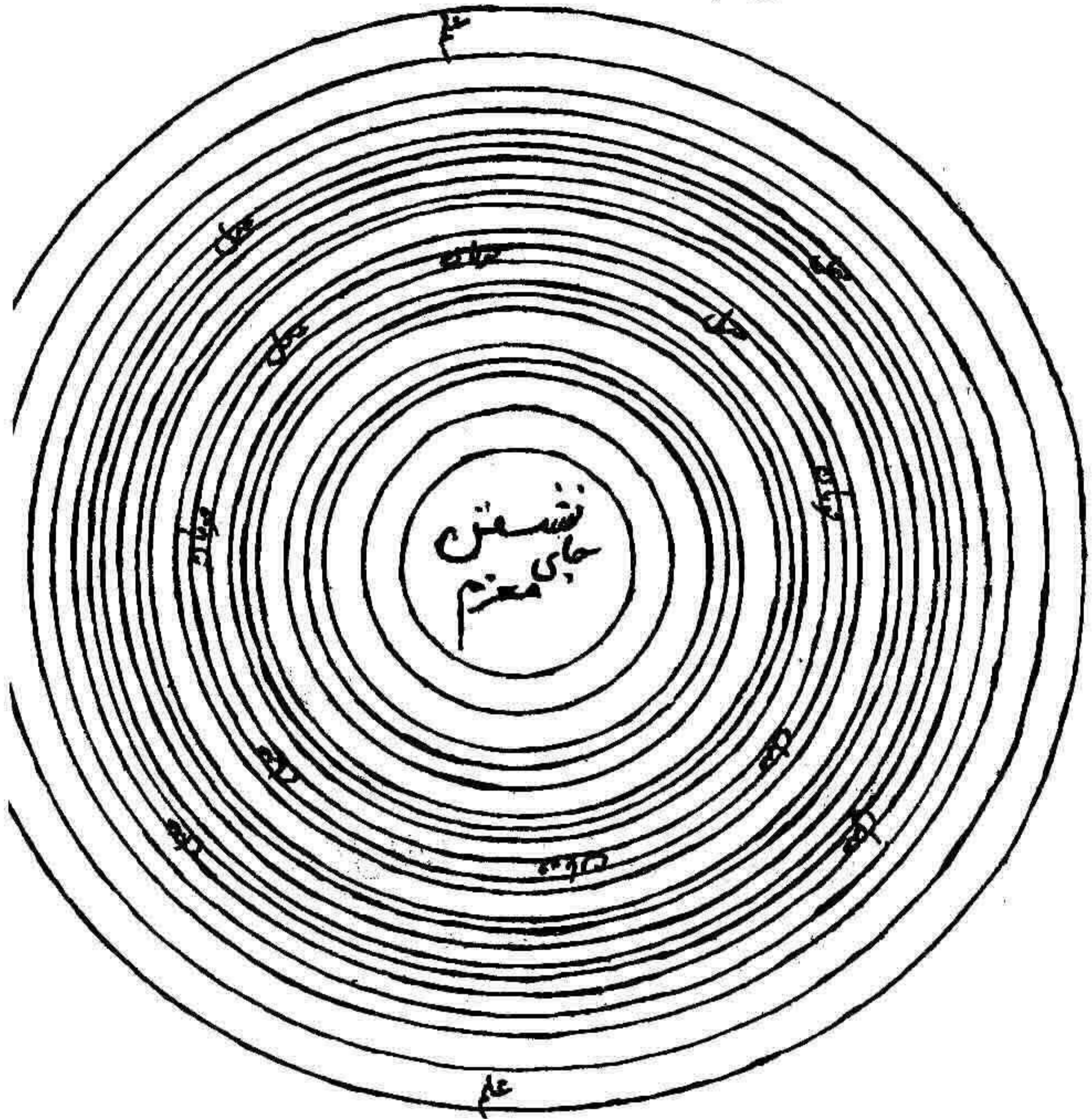
بوسواس فلان بن فلان هيهوه هيهوه
 حذر ساهمه هوهر به هيه هيا حيا
 سره كل هووه وعزتي برتعويز از بهرم علم
 بايد نوشتن اغيست **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاٰی
 اٰتِیٰتِهِ وَبِعِزَّةِ اللّٰهِ وَالْجَبْرُوتِ لِلّٰهِ وَالْكِبْرِیَاةِ لِلّٰهِ اللّٰهُ تَارِكُنَا
 وَوَلَّیْنَا وَحَافِظُنَا اللّٰهُ مَعِیْنِی وَنَاصِرِی فِی عِیْنِی وَشَمَالِی
 وَخَلْفِی وَقُدْرَاةِی وَفَوْقِی وَكَلِّی سِیْرَ النَّبُوَّةِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ
 وَآلِهِ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا اَوْ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَا
 عَشِیْنَا هُمْ فَهَمْ لَا یُبْصِرُوْنَ اِلَّا اِلَى اللّٰهِ تَصِیْرَ الْاُمُورِ بِاِذْنِ
 الْمَوْلٰی وَنَعْمَ التَّصِیْرَ یَا اللّٰهُ یَا رَحْمٰنَ یَا رَحِیْمَ یَا حَیُّ یَا
 قَیُّوْمَ یَا اَزْوَیْنَ یَا صَبَّاحُتِی ایل نغسرای یا معین نورین
 یا مؤسطفین یا اَحْمَدُ اِلَی کَلِّی نَقِشِ حَرَبِی یَسْتِ**

لا اله الا الله
 لا اله الا الله

لسطه حيا لسطه حيا الحق لسطه حيا

سعی علم کس هوا ا حیی یا عینه بحق ال الحسن و
لشیاطین صورت عینم این در وقت رویت و علم

مندی



... ۵۸

تسخیر نوع دیگر

اگر خواهی که پریان را حاضر کنی و از ایشان چیزی بخواهی و مقصود ایمنی و
 بهر که خواهی هر از دور بپارند و پیش تو حاضر کنند باید که مندرج با سازی و
 خط بگشایی که کار در وقت کار در فرود بری بهر هر خطی و میان هر خط باید که
 سه کز در آن کجای بود پس خط هر چه بسیار از سپیدانچرخ خسته زرد
 نمک سیاه انیسون طلق تخم بنک بشک بزمسج
 در کاس آب ناریسید افکنند و در حنہ میسوز و وقت جبر اعدا ^{عنه} سبزه
 نغز بر کنند و بر افروزد و بر پلتنها بنویسد بشک فرعون و روی چراغ
 سوی فانه انگس کند و کار در بولاد بگیرد و بروی بنویسد و پیش خود بر زمین
 فرو برد و غمیت بری خواند و جوی پا آهن و یا بولاد در دست گیرد و شب
 هفتاد بار بخواند و بس در میان مندرج بخسپد تا روز پس سیم طهارت
 پاک کند و جامه پاک در بر شود در میان مندرج هفتاد بار بخواند عزیمت ^{نیتا}
 حاضر آید و اگر حاضر نیاید سوره قل او حی بخوان تا آخر پیشک حاضر آید
 پریان مغربی قومی که ایشان از در خوش شاه گویند و بانگ بر زنند و گاهای
 عظیم کنند و آتش و آب بتورسانند مگر تا ترسی و زمین را میرزانند خوششان را

نگاه داری و چشم فراز کنی و دل بخونند داری و خشم میوزی و در نگاه
نگاه نکنی و حکم بر جای می باش پس چون خواهش کردن گیرند کافدی بر
گیر و بروی صورت بکن برین گونه و این رقیه بدان صورت بنویس و این

عزیزت بخوان بران صورت بدم و عزیزت اینست

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزْمٍ بِهِ مَلْعُونٌ أَيُّهَا اللَّهُ نَهَشُ بِحَقِّ مَلِكِ الرَّحْمِ

بِحَقِّ هَذِهِ الْعَرَبِيَّةِ أَجِيبِي فَلَا تَنْبِتِ فَلَانَهُ أَطِيعُهُ مُطِيعَهُ طَائِعِي بِحَقِّ
أَصْفِ بْنِ بَرِّخَانٍ وَتَمْحُونُ لَقْتِيَا وَذَانُوحَ زَرْحِيَا وَبِحَقِّ كَلِمَاتِ النَّجْوَى وَاتْرِكِي الطَّارِقِ
وَبِحَقِّ طَهٍ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْعَى وَبِحَقِّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِنْ كَانَ

لَهُودِيًّا وَبِحَقِّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ إِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا وَجَابِلِيًّا أَوْ

أَوْهَ أَوْهَ لَا يَأْوِي سُبُوْحُ أَهْشَبُوْحُ سَادِ مَشْطُوْحُ كَلَامُ

لِحُجْرِ السَّاءِ السَّاءِ السَّاءِ بَدَنِ عَزِيْزِيَّتِ رَأْتَمَامِ كَنِي صَوْرَتِ فَرُوْبِزِ بِحَقِّ
بِشِي بِشِي خُوْدِيغِي

بِكُوِي كِي اَكْتُوْنِ سِيْنِ اَزْ شَمَا فَلَانَهُ رَأَيْسِي مِنْ پَارِيْدِ وَاِبْنِ عَزِيْزِيَّتِ رَا بَجُوَانِ دَرِ

وَجُوَالِ دُوْرِ بُوْلَادِ دِيْمِيَانِ

حَالِ سِيْنِ بَرُوْدِنِ دُوْبَاتِي يَا نَنْدِ وَعَزِيْزِيَّتِ اِيْمِنِيَّتِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَبِاعْزَمِ حُكْمِ اللّٰهِ بِحَقِّ طَابِ طَابِ صِرَا بِسْمِ اللّٰهِ جَلَّتْ

جَلَّتْ بِكَلِمَاتِي كَلِمَاتِ التَّامِ ثَلَاثَةٌ مِنْكُمْ سِيْنِ حَلِ سُوْنِدِ وَتُوْبِحْمَانِ

عزیمت را می خوان ایشان بیارند آن چنان را که می خواهی و اگر تسلیم
 خواهی از ایشان قوی را بر کار بدانند تو خواهی بوسواسی و بعضی
 و بحر و عداوت و اگر خواهی که ضایر یا احوال رفته و هر چه خواهی از آگاه
 کنند و از جمله علوم و شیخ و رقیه و پنهانی با ترا دانند اول از خند
 سوختن باید که دست نداری و باید که عزیمت را در دست خوانی و بر
 نباشی و چون با حاجت رسیدی در میان مندره بیاشی تا روز
 عزیمت که بیرون مندره نویسی **عزیمت علیکم یا**
لله الحزین المحزون الکبیر الاعظم العظیم و علی زخرف طور سینا
نور القلم و غشوی بن بیع السموات و الارض اھیأ شرا هیئا
 ازونی اصباوت ایل شدی ایل علیون و بحق توریست فال
 نجل و الذبور و النوران و بحق العظیم السارِق المستیقیم و
 عزیمتها که در بلیتها نوشته شود **بسم الله الرحمن الرحیم عزیمت علیکم یا**
عزیمت علیکم یا موسی علی السلام و ذوالقرنین و شیث و هابیل و یونس و بحق
القوی و القوی و الطعن و بحق الانجیل و التوریت و الذبور و النوران

اشرار
 اهل
 از و نای
 صباوت

محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کان مشرقیاً فاحضرونی وان کان مغربیاً فانا حق
 من ذکر وانشی اکاھل شیطیم وشیطان مرید وعاتق شدید
 کلمات الثنات یا یھود ویا نور ویا بور ویا ستمحطینا فعینا
 عایقنا بعینا بوم و خ بور و خ عاج ساج بحق انجیل عیسی الشمر
 طریح مسطر هیچ مسطریح بحق یا بور و کاه مشطسیا
 طاب طاب مریم بحق زبور داود علیہ السلام یا سفینا نحننا
 تلیثنا سطمینا موروثنا غیر هیچ مسطلعیج یا خالق البریة
 بحق صخیف و المنان الھندیة احنده محمد برھی داری
 سعی حار من ہی یلھی سکالی سسونده بیوندہ الکی کلندہ
 اھنکر تھنکر سد لشن جھلس ہیہ ہیہ کدار ککنی ملکہ
 بلھی اھار کردی باعرة تیلسی سبیس سوری نیلو ہش ہر نیکوش
 جرحر حق قرآن العظیم یا قومنا اجیبونی داعی اللہ وامنوا بہ
 نغیرکم من ذنوبکم ویکرم من عذاب الیم ایھا الشیطا الرجیم و
 جیبی شدید کلماتھا ازونی اصباوت جبار خالق صبی قیوم
 بار شدید ملکاً عبثاً العزیمہ ہنار بار این مزیت را بخواند

واز تسلط و تهیج محبت و عودت وصل و عقداز و پیاید و اگر بنویسد بر کاغذ و سیا
 دوستی کند و افزایش محبت را و اگر بنویسد بر نیل خام و در زیر درخت سفید از فرو برد
 شمنی کند و اگر بنویسی در چتری و یا در حقه کنی و در زیر کپین مان گرم فرو بری ^{باید} خود
 هلاکت باشد و اگر بر باره جام انگس بنویسی و زیر پوست ظایم رخ کنی و در سراج
 یا در زیر زمین کنی خواب انگس بغوان خدای تعالی بسند رود البته و خوابش نماند
 و نه بروز خسته و نه بشتب و اگر بنویسی بر سبب مشکه زعفران و شوی و بدیانه
 و مخنون و پماردهی نودید شود و اگر طاسی بر آتش کنی و بدان بخوانی بیان
 سارقه معلوم گردد و پرود تا آنجا که دزد باشد و اگر این طلسم را بخوانی
 هر کرا صرع افتد و بدی ^{باید} بار تخم قیاس، لون ^{باید} نیز بخوانی هر آینه بیفند ^{باید} ^{باید}
 بگوید که چینی باید کرد و الحمد لله بار بخواند و بدعد و هر چه خواهد هر چه گوید بسیار نای
 نماید بد آید و در شب باید خواند و پاک بودن تا عمل است لغت و شیطان ^{باید} ^{باید}
 شوند **والله اعلم بالصواب الفصل فی بیان الحقیقت**
الحقیقت اگر خواهی که یکی را از عشق خود بی قرار و بی آرام گردانی چنانکه
 بکلی عظمی تعارض نیاید و اگر در بند آهین بود تواند که بیاید الله بیاید تا ترا
 نه بپند قرار بگیرد بنویسی این طلسم را بروز سه شنبه و در وقت نوشتن باید که شمسی ^{باید} ^{باید}

نظری کند پس بابتلیت ولی باید که زهره البته نزدیک بود به پیشک
 خود و اگر در زرف بود بغایت خوب باشد و بی نظیر بود پس این آیه را بخواند
 و زعفران و بون کبوتر پشم بر حریر سپید و بعد از نوشتن بروی بخور کن عقل
 از دق عود قحای مشک زفر ناخن دیوزفت بر کسرو کمان
 زان اینها برابر باید که بود این جمله را بگوید و با هم بر آمیزد و با کثیرا عین کند
 و کویها سازد و در وقت حاجت بر آید از آن میسوزد و عزیت و نهش
 پست و یکبار بروی بخوان و آن حریر در بیج و در دست تخم مرغ خیسند
 بکن و باره روغن زرد در آنجا کن و باره نقطه سپید را آنجا کن و جهل و بی دلیل

سفید پار و بر هر بلبلی این آیه را بخوان یکبار بسم الله الرحمن الرحیم
 لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
 رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
 وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و سر این تخم مرغ را بپوشد و در راه
 وقتی که آن حدیث را می نویسی نام خود و نام وی و نام مادر وی را بنویسی
 او را که محبوب است پیش از نام خود باید نوشتن و در جمله صبیات این شرط است
 البته و بعد از آن این تخم مرغ را در کل سرخ بکند و در آتش اندازد تا سه باره روز

و نام خود را

در آتش بزم و اگر از شبانه روز بگذرد الله هم هلاکتش و زنده نگذارد که
 آن مرتبه بر و این عظیم جرم است فصل در اعجوبه در دیگر
 از علمهای حرب عبداللہ جلال حسب بنویس این ظلم را اگر خواهی
 که یکی را از شش خود بی آرام کنی چنانکه اگر زنانه بپندد بواند کرد و طامها بر خود
 بدرد و هیچ گونه قرار نیاید تا توان بپندد و این به قرار او تا یکسال باشد
 اگر این سزانه بپندد پیاریکی پاره سفال آب نرسیده در وقتی که قرار
 با زهره تغلیت بود و زهره در خانه خود مستوی بود این ظلم را بمشک
 و زعفران و مداد و شکر بنویس و بعد از نوشتن که بنام خود و نام
 آنکس نویسد یا نشی بروی بخور کن عکس شمش پوست نارنج و گل
 کلاب و کنک دریا اوزان برابر باید که بود و بعد از آنکه بخور
 تمام شود آن سفال را در آتش بکشید و نوزده بار سوره قل او می خواند
 و نام آنکس را یاد کند اگر آنکس در بند آهین بود جمله بندایش بکشد
 و فی الحال حاضر شود البته و این از عجایب است و ظلم صفت
أمن أحران شمعها و بصرها و حتی فلان نیت غلام علی
 حب فلان بن فلان عجل عجل الساء الساء الوجا الوجا

انهد که از جوت کن بود
 در پیش آتش

طلسم الطراد الع

حسب نوع دیگر خواهی که یکی یادوسته زرد کردانی خندان اگر
 در پیش پیده بزم و جلاله بزمه و در وی کواهی دهند چنان کردا که
 بکلی خط بی تو آرام نیاید و بجم پرده های زهد و درغ خود را از عشق تو بر خود بدر
 نویسی این طلسم را در اول روز آدینه یعنی در ساعت زهره و البته باید که زهره
 با عطارد با با فر تملیت باشد و زهره در هشتم درجه میزان بود در وقت
 آهوی شک و بجداد و شکر و شیر بز سرخ و چون نوشته شود بخورد کسی روی کند به
 فلک دوی سندروس پوست خشنامش کافور طلق اوزان
 این هم برابر چون بجز کرده شود آن نوشته را در صبح و در صوم کبر و غسل کن
 و بر بازوی راست خود با بریشم سبز بر بند و در پیش انگس بر و چشم فراب
 زمین را ر تا چشم وی بر تو افتد مقصود بر آید و اگر نتوانی دیدن او را و شوا
 پس او رفتن این نوشته شده را در صوم کرد و در چراغدان سبز بند و بر زرد
 رغن زیت بار و غن کل و روشن کن این چراغ را بخور و پنی چراغ را
 سوی خانه او بکن و بجان تا تمام شود صفا که هم بود که دیوانه شود و اگر شب

نیاید و تا تو تکسائی خواب کردن نتواند و دیوانه شود بسیار یکی چهار مغز
 ششپهلوی و تپی کن اندرونش را و بسیار یکی پارچه حریر سپید و بخور کن
 ناضد بود عکس شام و خشخاش و کلنار و متسک زرد و در
 حالت بخور کردن این طلسم را عکس زعفران و عدس و بنویس بر آن حریر بعد
 از غار خفتن و ساعتی که زهره با مشتری مقابله کند و مشتری در خانه خود
 برون نظر محسین باشد از ستارگان دیگر مرین دور او بعد از آنکه بوی
 شود آن حریر را در اندرون چهار مغز کن و بسیار تار موی انگس و اگر
 آنرا نیاید تار ابریشم سپید و بروی بازده کرده برین و بر سر کوهی جدا
 کانه این آیه بخوان اعوذ بالله الشيطان الرجيم فان يكاد الذين
 كفروا ليزلقونك بائصارهم لما سمعوا الذكرا يقولون
 لو اننا لخمقون وما هم الا ذكرا للعالمين و طلمست
 عليك مفصل كراع عساك فها
 عقدا السنوم دیکو اگر خواهر کسی را عقدا النوم کنی چنانکه در
 عشق تو خوابش نیاید و بیقرار و بی آرام گردد و شب و روز یک ساعت
 خواب نتواند کردن و اگر این عمل از قه روز بگذرد دیوانه شود بسیار کاغذ

بنام آنکس که تو خواهی و بیار کاغذ خطائی باورالطیر و بروی بنویس بر مشک
و عصاره و عنبر قام و در وقت نوشتن این بخورات را بسوز مقل از رزق
ناضح دیو و زفت و بلبلاب و برک مورد و پیل سیاه و در وقت
نوشتن باید که نظرت بس بود مقرر با مشتری و البته خود در ظرف خود بود و در
نوشتن خود و بخورات کرده شود این نوشته را با برشم سرخ که بروی چهل یک
که زده باشی بر هر که می یکبار نقل یا ایها الکافرون خوانده باشی بان
ابریشم در سج و در اندرون تنگ کن و قفل را بنام آنکس بر بند خواهی بش
بسته شود البته و نوشتنی اینست **عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَسْتَفْرِ**
يَشْنُ الْفَرَسِ بِأَحْوَسِ حَوْمِ نَوْسٍ لَعَنَ عَمْرٍوسَ سَطَانُوسِ
هَسُوَسِ بَحْنِ أَرَعَسَاوَسِ هَسَطُوَطَسُوَسِ وَطَمَحُوَجِ بَحْنِ عَزَامِكِ
وَإِسَاعَةُ الْخَمَلِ فَضْلُ فِي أَبْوَابِ الْبَغَضَاتِ
اگر خواهی که در میان دو کس جدائی افکنی بنویس این حرفها را بعد از بر بست
خوب یا خرکوش در روز یکشنبه اگر اول دوز بود بجز بود و چون می نویسی بخور کن
مقل از رزق ناضح دیو زفت کند سیاه چون نشانی آن نوشته را
در بلا که تمام رفت کن تا عجایب بینی و نوشتنی اینست

باشم با تبریح
بود زهره لاج

ش ۳



طمسوح الساعه الوجال العجل الوجا

طریق دیگر در بعض

اگر خواهی که در میان دو کس جدائی افکنی چنانکه تا آخر عمر بیکدیگر زانند
پار پار کفن کرده و این حرف را بران کفن بنویسی هر وقتی که حریج را بازل
مقابله بود باقران بود حریج در خانه خود بود بروی خود کند از

زفت لیم کوشش خرمخ سرو پوست نار هلیله سیاه
و این را با آب کافور و عصاره باید نوشتی و این نوشته با کفن و کافور
و عصاره با یک گشیز رسو کند و رسو را استوار کند و اگر قارده
بود بهتر باشد و آن قارده را در پلاشتان حمام دفن باید کرد چنانکه
آب بر زیر او باشد مقصود بر آید البته نوشته ایست بنویس تا خوابی

XXI ۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰
فرقت یان فلان بنیت فلان و بین فلان بن فلان
سلسله لا فلس بنیت با فلس اه اه

نوع دیگر اگر خواهی که شخصی را از مقام خود و از کار

هرگز آه نشود و هیچ کس دیگر بجز از تو نتواند کشادن بکش که سفند ماده را
 بر آورده او را و اختار و یکبار شود اندرون پرورش او بر روی زمین که برین
 و بر هر که بی بخواند بنیاد قرصیاء نوشته شده را به او وقتی که قرصیاء
 و عطارد در با مشتری تناظر بود یا بتلقت بود مشتری در برج آنتشی بود
 این برج آنتشی بود بنویس این طلسم را بر حریر زرد بشک و مداد ذریق
 و بخور کن بر روی میعنه و لبلااب جلعوزنه بر کس و عکس را
 بوسه نارنج انگاه آن روده و حریر در قاروره بکن بر آن قاروره
 بکل پخته استوار کن در تنگ آتش در آن رخن کن چنانکه گاه گاهی نفس آتش
 برود اگر ازین بگذرد هلاک گردد و کشته این اگر بر مسلمان کند کافر گردد
 اینست که صحیح نقلی صادام مسکله و طاکلمه
 ادنی اصاوب دکلوا عقرت حو لیتة هذا المستی
 بحق هذه الأسماء العظام الابللس کنکورش هنکم و العجل العجل
 عقرت نفسا هذا المستی بحق ط هو طیاثش نوع دیگر اگر
 خواهی که عقده الرجل کنی بپوشش نه ریمان که بود و شسته ریمان سرخ و شسته
 ریمان سیاه بر هر یکی یکبار بخوان معوذتین را و بهم تباب بعد از آنکه نافه شود حبل

آن شهر با اقلیجی با نجابی خواهد که رود و نگاه در آن دایره که بنام شهر است که وی
 درین سال در آن شهر است بنشیند و منت با این فام را بر خوان و در وقت خواندن
 عود و زعفران و معسکی و سندر و سی و عطر فام و کندک در با و کل با
 و سکرانگشت و درین بخور باید که اگر آن شهر که میخواهد که بر آنجا رود و در آن
 باید که تشریف قمر را با عطار در نگاه دارد و با عطار نه زهره را با عطار در نگاه دارد
 و در هر دو نظر باید که عطار مستقیم بود و در درجه شرف بود و اگر در درجه شرف
 نه بود در درجه اوج بود و اگر در درجه اوج نبود باید که هم شماره دیگر را
 بد ازین که گفتیم با هم دیگر نخس نباشد و سعد بنز نباشد و می باید که این نظر
 احتیاط عظیم کرده باشی و بدیسی واقع شدن عسات این نظر منت روز و روز
 داری صنانک این روز منت این واقع شود و چون چنین شود در آن دایره
 نشسته باشی و آن عزیزت را بخوانی چون سه هزار و پست و یکبار عزیزت را بخوانی
 و بخورات در سوختن بود در میان منزل بر خیز و یکبار از میان دایره این شهر
 درونی بنده استوار و یکبار از میان دایره این شهر بیرون آر
 چشمها را بر هم نه و بیک رخ این اسم را بخوان یا موشطیثا و پای
 دایره آن شهر دیگر بند و یک پای دیگر را بردار یک رخ و در دایره آن شهر بند

از مفاد و مطالبی که تعلق با مورد دنیاوی دارد این جمله ترا محصل کرد و در جمله
که تعلق بلذات دنیاوی دارد ترا میسر شود در وقتی که آفتاب محل تحول کند
و قنات بدن فرا شترک میشود و در بعضی بلاد در سایر اوقات پس از تحول محل
نیزی آید و این بر دو نوع می بود یکی نوع سیاه است که وی نمی تواند که بر دیوار
نشیند و باز بر دیوار که بای وی کوتاه است و نوع دیگر که شکم او و بعضی مواضع
او سفید است این که بعضی مواضع او سفید است همین کسی که او را دید کسی که
بر کوه باشد و اگر بر دیوار میزد و اگر در موضعی بود که امکان حصول انگشت نبود
یعنی با این چند سالها گذشته باشد که کسی در وی آتش نکرده بود در حال که او را
دید بای رانش هم می جا که بود بر اندازه پای خودش خطی بکشید بکار دیباغی
و زمین را بکاود تا بیک پدسک و نیاره ازین بزونی کمتر ازین نیز در میان آن خاک
بدرستی بیرون آید باره انگشت بر آید برابر بسته یا نخودی یا خرد ترا از نخود و البته
این بیرون آید چرا که قطعی است آن انگشت را بگیرد و سر هم بیاید و در جهل روز با او
در چشم کشد و در بین دست جوانی نخورد و روزی دارد و شب افطار بخورد و بنامی کند
و هر روز جهل و یکبار سوره قل او حی بخواند و هر شب دو رکعت نماز کند در رکعت اول
لائی یکبار بخواند و سوره اذا وقعت را بار بخواند چون روز جهل و یکم شود جامه بپوشد

در پند و کوزه که بود در پند و سر او بل سرخ در پند و حمام سیاه در سر پند و غسل پاک
 بار و آن روز هفتاد و یکبار سوره قل اوحی بخوانند چون نماز دیگر گذشته
 تر شود غسل پاک کرده و روزه داشته بپوشی سر و رو که از برون آن ده با
 ده کاوی آینه باشد برود پیش آن باره کاو البته پیش آن هنگام آن کاو
 ان کاوی خواهد بود بر کردن آن کاو نظر کند و این اسم را بخواند
 یا شلیطع طوره سبحی یا بعد از خواندن چون نگاه کند بر کرد
 آن کورگی پند سیاه همچو قطران و جامهای وی سرخ باشد بر مثال خون و
 ناخسان وی زرد باشد بر مثال کهربا و بر سر آن کلامی میخورد از غده سرخ خوان
 کلاه در خشان بود تو بر و بنزد یک اوحی پندار که تو او را نمی بینی چنانکه حرم
 دیگر بنیند و در لبر و اریست را بیاز و این اسم را بخوان یا حی
 حین فی ریحومۃ مملکۃ و بقائیه و کلاه او را بگیر از سر او
 و روان شود چنانکه وی در تخیر باند و این رئیس اهل خفانت و نام او
 طیطوت است بعد از ساعتی از کردن کاو فرود آید و بنزد یک نوبه
 او را تحقیق شود که صاحب شمشیر وئی سر خود در قدمها تو بنهد و بگوید که ترا
 زین عمل و ازین فعل و ازین کار جمی باید و غرض تو چیست اگر مال جی باید بیا
 و اگر جوامری باید بیا

و اگر نفسی باید هم حاضر گردانم و کرنی کلاه من بمن بده تا بروم این کس می کند
 و در خاطر خود این اسم گذشته را میخواند در حال برود و همان مقدار
 جواهری دارد که چشم آدمی جبران ماند و از وی شرمند شود و کلاه خود را
 خواهد و در رخ کلاه خود این جوجه را بنویسد و هر زنهار قبول نکند و آن کلاه
 را باوندی بگوئی که ما را بال و خلقت نیازی نیست و مال و خلقت طفیل است
 اکنون بعظمت و بزرگی یکی خدای که ما را از تو نیازی نیست آنچه مقصود بودیم
 بزرگی یکی خدای من یافتیم اکنون ما را با تو کاریست که بعد از چهار ماه و نه روز
 آن کار سپان کرده میشود تو برو و دیگر تصدیق مامده که ما بعون الله تعالی مقصود
 رسیدیم و چون این بگوئی از نظر غایت که در و این کلاه با تو ماند تا زنده باشی
 زنهار که بزنی و معشوقه نمائی و زن و جنب برار خود و پدر خود و فرزند خود
 و همباز خود و آنچه بدین ماند نیز نمائی و این سر را فاش نکنی تا مقصود بیایی
 و ایم بر مرکب مراد است و مقاصد و مطالب طایفه خود را کتب باشی و بهای میدانی
 برسی انشا الله تعالی عملی دیگر اگر خواهی که از امور دنیائی که
 تعلق بخیر و دخل دارد بی نیاز گویی و جمله مقاصد و مطالب دنیائی که تعلق
 بجاصل کردن دخل و خرج دارد و از دست باشی و اگر هر روز آن در ایام را که گشت

آن در هم لکتن محول معین است صد بار خرمی کنی هر که خرابی رسیده باشد ^{مطلوب}
 آنکس حاصل شده باز نبرد یک توپاید بسیار در وضعی اخضر جوی در حالی
 که با هم دیگر در جماعت باشند و دهان های ایشان را بسوزنی که از نوره
 خام کرده باشند در ساعتی که تثلیث بود زهره را با قوی قرصالی از نظر
 های مخصوص باشد و زهره در شب ششم درجه میزان بود و دو شکر پیدا کن از
 زرد با از نوره و هر دو را نشان کن نشانی که توانی و در دهان هر دو صندغ
 بنه و دهان های ایشان را با بر شیم سفید بدوز و بر ایشان سه شبانه روز
 روزه دار و ترک حیوانات بکن و غذائی که تعلق حیوانی دارد نخورد
 و مسوز و مپوش و جبین و این دو وضع را بیریگی را در پای درخت نارون
 در خاک کن و یکی را در پای درخت نارون دیگر که مقابل این درخت بود
 خاک کن هر روزی آبی در میان این دو درخت نشین و این بخور را
 می سوزد عود قماری مقل از روت عکس شاخ ناخن دبو
 کند رسیده مشک زرد کثیرا اوزان این جمله برابر یکوب
 و با هم عجیب کن در هر باز نشستی نوزده کوی ازین می سوزد چون حال
 بگردد تمام شود بجا و هر دو وضع را در دهان های ایشان بکار ببرد

ببار

بازنی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لِلّٰهِ الْمَلِکِ الْعَلِیْمِ وَالصَّلٰةِ
 عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِیْنَ اَمَّا بَعْدُ فَتَقَلَّبْتُ اَرْسِیخَ نَهَابِ الدِّیْنِ
 مَقْتُولٍ کَمَا وَفَّرَ مَوَدَّهٖ جَمَلِ اسْمٍ اَسْتَاذِ اسْمَا بَارِئِ بِهٖ کَمَا هِیْکَلِ اَرْسِی
 اَدَمٍ نَبَا شَدَّ کَمَا بَدَانَ مَحْتَاَجٌ نَبَا شَدَّ وَجَدَهُ اَرْوَاحٌ وَاَحْبَابٌ اَزْ مَلَا یَکُوْنُ
 وَاَنْسٌ وَنَجْمٌ وَسِیَّارَاتٌ وَاَهْلٌ زَمِیْنٌ وَوَحْشٌ وَطِیُوْرٌ وَهَرَّجٌ خَدَی
 اَفْرِیْدَهٗ اَسْتَا هَمَّ فَرَمَانَ بَرَدَارِ اِیْنِ اَسْمَانِدُ وِسَخْرَاوِ وِشِیخِ شَهَابِ الدِّیْنِ
 مَذْکُوْرٍ هَرَّ کَزِ اِیْنِ اَسْمَا اَزْ خُوْدِ جَدِّ اَنْکُوْرِی وِیُوْسْتَمَّ دَرْ خُوَانْدَنِ ^{ظَلَمَتْ} مَوَاطِنِ
 نَمُوْدِ وَجَمْدِیْنِ عَجَابِیْبِ وَغَرَابِیْبِ اَزْ قُوْتِ اِیْنِ اَسْمَا اَجْلَاقِ نَمُوْرِی
 وَاَزِ اَنْ جَلَدِ فَرَمُوْدَهٗ اَسْتَا کَمَا هَرَّ کَسِی دَرْ خُوَانْدَنِ اِیْنِ اَسْمَا مَدُوْمَتِ
 نَمَا یَدِ دَلِ اَوْ جَنَانِ رُوْشَنِ شُوْدِ کَمَا اَسْرَارِ غَیْبِ بَرُوْمَنْکَشْفِ شُوْدِ
 جِنَانِ کَمَا اَزْ صَمَائِرِ جَمَلِ مَخْلُوْقَاتِ خَبَرِ دَهْدِ وِشْرِیْحِ اِیْنِ اَسْمَا بَسِیَّارِ
 اَسْتَا اَمَّا مَخْتَصِرِ کَفْتَهٗ شَدَّ وِبَرَهٗ اَسْمٰی عَلِیْمَهٗ شَرْحِی کَفْتَهٗ اَیْدِ
 خَاصِیَّتِ اَسْمِ اَوَّلِ اَنْتَ کَمَا هَرَّ کَمَا خُوَا هَدَّ کَمَا جَزْدِیْلِ پَادِشَاهِ
 رُوْدِ بَا یَدِ کَمَا هَفْذَهٗ بَارِ بَرَابَرِ رُوْیِ اَوْ جُوَانْدُو بَرْ خُوْدِ دَعْدِ بَعْدِ اَنْ
 خُوْدِ رَا بُوْیِ نَمَا یَدِ جُوْنِ نَظَرِ پَادِشَاهِ بَرُوْیِ اَفْتَدِ مَحَبَّتِ وِیِ دَرِیْلِ
 پَادِشَاهِ اَفْتَدِ اَكْرَجَهٗ اَزْ وِرْغِیْمِدَهٗ بَا شَدَّ وَاَزْ بَرَا یِ هَرَّ کَسِی اَزْ بَرَزْگَا
 بَرَهْمِیْنِ طَرِیْقِ جُوَانْدُو اَكْرَامِیْدِ بَكْسِی دَارِدِ مَحَبَّتِ اَحْتِیَاَجِ بَا یَدِ کَمَا

روز یکشنبه که نوبت افتاب است یار و زبانشینه بنشین آن مراد است
 و چهار بار بخواند بخوبی میسر گردد و اگر مطلوب با طالب سازد
 و سرکشی کند باید که طالب غسل کند و جامه پاک در بوشد و چهل
 و یکبار بر چیز خوردنی خواند و بخورد مطلوب دهد مطیع و منقاد
 گردد و باید که با اعتقاد درست و صدق صافی بخواند تا موثر
 افتد اسم اول اینست سبحانک لا اله الا انت یارب کل شیء و اول
 خاصیت اسم دوم آنست که اگر تنگ دست باشد و فقیر و در نظر
 مردم بی اعتبار باشد بیست روز هر روز بعد از نماز صبح پانزده
 بار بخواند در نظر مردم بزرگ شود و در رزق بر او کثاده شود
 و احترام او در دلها پیدا آید و عزیز گردد و اسم دوم اینست
 یا اله الاله الرفیع جلاله خاصیت اسم سیم روزادینه وقت
 نماز وضوی مرتب بسازد و مسجد جامع رود و بعد از نماز بهر
 مرادی که دارد دو سبت بار بخواند از سر اعتقاد آن مراد بر آید
 و شکر در خاطر نیارد که بیم مضرتست اسم سیم اینست یا اله
 المحمود فی کل فعاله خاصیت اسم چهارم اگر کسی بدخلق باشد و
 خوی مردم از خوی بد او بزرگت باشند و خواهند که او حلیم و سلیم
 گردد باید که از پنهانی وی این اسم را بر حریر سفید بمشک و زعفران

بنویسد و بنام مادر وی و در مقامی که او می باشد دفن کند در جای پاک
 در زمان دوی صلاح پیدا شود و آن قاهره و عجب از وی برود و اگر
 از برای محبت بنام مطلوب سه روز روزه دارد و هر روز پانصد
 بار این اسم را بخواند و بعد از سه روز بجهای رود که در او مقابل
 قبله باشد غسل کند و چون بیرون آید این اسم را بر کف دست
 راست بنویسد و در برابر انگس رود و برابر وی بخورد محبت او
 درد انگس افتد و اگر بتواند که دست بر سینه او زند از عشق
 دیوانه شود و اگر بشوید و روی را بدان بمالد و بگذارد تا خشک
 شود بیم باشد که از عشق رنجور گردد و بصدق درست
 بنویسد و اسم چهارم اینست یا رحمن کل شیء و راجحه
 خاصیت اسم پنجم آنست که اگر کسی رنجور بود و امید به بودی
 نبود این اسم را بشک و زعفران بر کاسه چینی ^{بنویسد} و یاب نیشان
 و کلاب بشوید یا یاب نبات مصری و سه روز بدود ^{هد}
 تا بخورد بزودی شفا یابد باذن الله تعالی و اگر در حالت صحت
 بخورد هرگز رنجور نکردد و اگر بصدق دل بخورد حق تعالی
 برکت این اسم او را نعمت بسیار بخشد و برکت در عمر وی
 پدید آید و اسم پنجم اینست یا حی حین لاهی دیمومیة

ملکه و بقایه خاصیت اسم ششم آنست که اگر شخصی کور دل
 باشد چنانکه هیچ چیز یاد نتواند گرفت و آنچه یاد گرفت بانه
 فراموش کند باید که هفت روز هر روز پست و هفت بار این
 اسم را بخواند اگر بعد از نماز صبح بخواند بهتر باشد دلش را بیدار
 و روشن کند چنانکه هر چه بشنود یاد گیرد و چند معنی دیگر
 از مغیبات بر او منکشف شود و اگر چیزی کم کرده باشد شب
 دوشنبه چهل بار به نیت آن کم شده بخواند چون در خواب
 شود آن چیز بوی نمایند که کجا است و که برده و اگر مرگ
 بخواند و بر خود و بر اموال خود بدعا از دزد و حرامی این
 کردد بفرمان خدای تعالی و اسم ششم اینست یا قیوم فلا
 یفوت شی من علمه و لایوده خاصیت اسم هفتم آنست که
 اگر کسی را فکرها ی فاسد بر روی غلبه کند و دماغ او بخل
 آمده باشد و از آن فکرها بر حجت بود چون این اسم بسیار
 خواند از آن سودا و فکرها ی پیهوره نجات یابد و اگر از دشمن
 میترسد بهر نمازی که گذارد باید که پنجاه بار بر سبیل او براد
 بخواند دشمن بر روی رجم گردد و از شر دشمن این گردد و از
 همکس الهی و کزندی نه بیند بفرمان خدای عزوجل و اسم هفتم

اینست یا واحد الباقی اول کل شیء و آخره خاصیت اسم هشتم
 آنست که اگر کسی خواهد که در کار خود ثابت قدم گردد و یادگیری
 را ثابت گیرد اندسه روز روزه دارد و هر روز چهل بار این اسم
 را بخواند به نیت ثابت نمودن عمل خدای تعالی او را روا کند و اگر خواهد
 که یاد شاهی یا بزرگی در سلطنت یا حکومت ثابت قدم باشد
 این اسم را در شب بیست و هفتم ماه رمضان بر آنکستری زین
 نقش کند و در آنکسش کند در حکومت ثابت قدم گردد اما
 باید که نقاشی بطهارت باشد و ساعت نیک اختیار کند و در خواندن
 با وضوی تمام باشد تا نیکی آید و هیچ دشمن بر وی ظفر نیاید و
 مرادات او بر آید و اسم اینست یا دایم بلا فناء و لازوال ملک
 خاصیت اسم نهم آنست که اگر کسی حرام روزی بود و روز
 و لواطه دوست دارد این اسم را به نیت وی سه روز
 دعوت کند و دعوت وی حبان بود که روز که وقت مشزی
 بود صایم باشد و هر روز هزار بار این اسم را بخواند و حیوانی
 کمتر خورد و بی شبهه خورد حرام بر دل وی سرد گردد و اگر میا
 زن و شوهر سازگاری نباشد این اسم را بر کاسه جینی نویسد
 بشکری زعفران و باب بیسان فرو شویند و شیرینی در او کنند

بغیر
 هشتم

۱۲۸
 بدان آن در روز
 است الف

و بخورد ایشان دهند میان ایشان الفت پیدا شود و اگر بر
 ورق آهوی مشک و زعفران نویسد و در موم که در عروسی سوخته
 باشد بگیرند و در کوزه آب اندازند تا ایشان هردو از دنیا ^{شامند}
 موافقت و الفت پیدا شود و اسم نهم اینست یا صمد من غیر
 شبه فلاشی مثاله خاصیت اسم دهم آنست که اگر کسی خواهد
 که زبان مردم بر خود بندد لوحی باز از سرب بنام هر که
 خواهد و این اسم را بروی نقش کند و در شکم ماهی بندد در زمین
 پاک دفن کند و نام خصمان بر آن نویسد زبان ایشان بسته
 و دشمن بعد مدت با او دوست شود و اگر جهل روز هر روز
 جهل نوبت بخواند بهر مراد که خواهد حاصل گردد و در جای
 پاک دفن کند زبان خصمان بروی بسته گردد و اسم دهم اینست
 یا بارت فلاشی کفوۃ پداینه و لا امکان لوصفه خاصیت
 اسم یازدهم اگر کسی از نظر پادشاهی بیفتد و یا از عمل معزول
 شود یا دشمن بروی ظفر یافته باشد باید که این اسم را دعوت
 کند و دعوت این اسم چنان است که هفت روز روزه ^{دارد}
 و درین مدت آن مقدار که تواند بخواند در جای خالی و بخور بسوزاند
 چون دعوت تمام شود پادشاه باذن الله به نظر مرحمت ^{در وی}

الیک
 لیسک
 و سمد

نکرد و دشمنان متهور شوند و دولت روی آرد بشرط آنکه مطیع
 این اسم باشد و مداومت نماید و همام نیز گذارن شود و بزرگی
 بیند و اسم یازدهم اینست باکیرانت الذی لا تمتدی العقول
 لوصف عظمته خاصیت اسم دوازدهم آنست که اگر کسی بخور
 باشد و یا مسحور بود و نظر رسیده باید که این اسم را بر هفت
 جوش نقش کند و با خود دارد از سحر و چشم بدامین شود و اسم
 دوازدهم اینست یا باری النفوس بامثال خلائق غیره خاصیت
 اسم سیزدهم آنست که چون دعوت این اسم کند روز چهارشنبه
 در صبح غسل کند و جامه پاک در پوشد و در مقام خالی رود و بخور
 بسوزاند از عود و گل سرخ و زعفران و سنبل و این اسم را یک هزار
 و پنجاه بار و یک نوبت بخواند و در خواندن توجه بحق تعالی
 کند و اندیشه فاسد در دل نگذارد اما چون از علامات
 چری ظاهر شود باید که نرسد و علامت آن بود که هفت تن
 از ارواح پیدا شوند هم جامه سبز پوشیده و کلاه چون تکران
 بر سر نهاده چون بیایند برابر بایستند و سخن نگویند باید
 او نیز سخن نگوید و همچنان بخواندن آیه مشغول باشد چند آنکه
 ایشان در سخن آیند و گویند ای افریده خدا ترا چه کار و هم

و صیغهای و عاراجه رنج میداری او جواب ایشان گوید که ای
 عزیزان خدایم حق تعالی از شمار اضی با مقصود من است که
 بقوه این اسم مله کار که واقع شود از خیر و شر و نفع و ضرر میان
 دوست و دشمن مدد و معاونت من کنید و حاجت من روا کنید
 ایشان با وی انسی گیرند و دعوت او را اجابت کنند دیگر
 باره ایشان را تواضع نماید بخیزد و دست بر سینه بندد و گوید
 چنانکه که شما مرا گرامی داشتید حق تعالی شما را گرامی دارد اکنون
 میان من و شما نشانی باید که در وقت حاجت شما را طلب
 کنم که حاجت من روا کنید ایشان که حاجت ایشان نیست او
 گوید که غرض من نشانیست که احتیاج بدعوت نباشد ایشان
 چون نام دعوت بشنوند مری بوی دهند مانند پهنه
 مرغ و خط سبز بران نوشته اند و بوسند و بر دیده
 بند و بر سر گیرد و گوید که این خط مرا بیا موزید تا تو انم خوان
 ایشان خاصیت آن با و بگویند و نیز باید که آن مهر را
 از چشم جنب و فاسق و بد کردار پنهان دارد و در جیب
 که مهر بوی دهند باید که ایشان را تواضع کند و گوید که حاجت
 کشیدید سلامت بروید تا وقت حاجت و هر وقت که

گویند

احتیاج بود هفت بار این اسم بخوانند و باید که بخور کنند
 و جامه پاک پوشند تا ایشان بیایند و حاجت او بر واکند
 و باید که صاحب دعوت همیشه پاکیزه باشد و صافی
 و اسم اعظم اینست یا زکی الطاهر من کل آفة بقدر سه
 خاصیت اسم چهاردهم آنست که اگر کسی امید بگسی دارد
 و آن امید بر نمی آید این اسم را بر ورق اهو مشک و زعفران
 بنویسد و پرستانه بالای در آنکس پنهان کند امید
 او بطلب از او بر آید و بر آید رسد و خدای هم در رزق
 بروی بگشاید و از خزانة خود عطای بسیار بوی کرامت
 فرماید و جان شود که مردم گویند که خاک در دست وی
 زرمی شود و هر چه خواهد آن چیز بر آید او شود و اگر علم
 خواهد باید که در ساعت نیک که قمر در برج دلو باشد یا سبت
 سعدی اختیار کند و این اسم را بر کاغذ خطایی بمشک و زعفران
 بر مغل حروف بنویسد و در موم گیرد و در کوزه آب اندازد
 و از آن آب بخورد و خداوند این دعوت روی بهر کاری
 که آرد بر آید و اسم چهاردهم اینست یا کافی الموسع لما
 خلق من عطایا فضله خاصیت اسم پانزدهم آنست که

اگر کسی در دست ظالمی گرفتار باشد یا در حبسی این اسم را
 به نیت خلاص از آن بلا بیست روز هر روز هزار بار بخواند
 و تسبیح کند که این اسم را تسبیح اعظم میخوانند بفرمان خدا
 هر از آن ظالم و از آن بند خلاص شود و باشد که ظالم هلاک
 و یابد که از سر باز نگیرد و پاک باشد و بنار پخکانه بجای
 آرد و با اعتقاد بخواند و اسم بانزدهم اینست یا نفعی هر که
 جور لم یرضه ولم یخالطه فعالة خاصیت اسم
 شانزدهم آنست که اگر کسی را کار فرو بسته شود و هیچ کار از وی
 نیاید و فرو مانده و سرگردان و در نظر مردم حقیر و بی اعتبار
 باشد باید که چهل روز بدعوت این اسم مشغول شود و دعوت
 این اسم حیوان است که درین مدت ترک حیوانات کند
 و غیر از نان چیزی دیگر نخورد و غذای نبات خورد و یک از بعین
 بخواندن اسم قیام نماید از مردم دور شود و خلوت اختیار
 کند و این اسم را میخوانند و حاضر وقت باشد که هم در هفته
 اول علامت ظاهر گردد از عالم غیب و این علامت بر هفت نوع
 پیدا شود علامت اول آن بود که چون چند روز بگذرد و این
 اسم را بقریب شش هزار بار خوانده باشد جمله عالم بر چشم او

یا نصیاء یا نصیاء

سبز نماید و خود را و جامه خود را سپر بیند تا روز هفتم ^{چین}
 بیند و علامت دوم آنست که روز هشتم دوتن از ارواح
 بوی رسند و گویند که ای فرزند آدم چه غرض داری ^{مقصود}
 توجیست ازین دعوت برخیز و بکار خود مشغول شو بنا
 که نقصانی یا خللی نبورسد و او را بچند نوع نصیحت ^{کنند}
 چندانکه ایشان ازین غمط گویند و التقات نکنند و این
 اسم را بلند تر بخوانند آن دوتن غایب شوند باید که دل
 قوی دارد و نترسد و در آن مندل نشسته باشد ^{بخور}
 بسوزاند و بخواندن مشغول شود علامت سیم آنست که
 روز سیزدهم ناگهان مرغ سبز بیاید جانندهای و بر سر او
 او نشیند و بانگ کند از او از او آن نوع مرغان ^{باید} اما کوچکتر
 از مرغ اول غفل و آشوب در خلوت اندازد و آن مرغ
 که بر سر او نشسته بر روی زند و بانگ عظیم ^{کنند} باید که نترسد
 و بخواندن اسم مشغول باشد و بلند تر بخواند پس آن
 مرغان نیز ناپدید شوند علامت چهارم آنست که روز
 هفدهم که این اسم را بر همین طریق بخواند بعد از صلوة ^{عصر}
 در خلوت او شخصی در آید مرقع پوشیده بر شکل ^{در رو} نشان

و امره باشد و بر روی راست او خال بزرگ باشد و کیسوی
 سیاه سبز فرو گذاشته چون در آید سلام کند باید که برین
 و جواب دهد و اعزاز و اکرام بجای آرد اما پیش از سلام
 دیگر چیزی نکوید تا دعوت کسسته نشود آن شخص دیر زمان
 در برابر او بایستد و از هر گونه سخن گوید باید که بجواب
 او مشغول نگردد و از خواندن دعوت غافل نگردد و او نیز
 برود و اگر با وی سخن بگوید بپیم حضرت بود علامت پنجم
 آنست که در روز پست و هفتم ضایر همه مردم برو
 منکشف شود و از حال جن و انس باخبر باشد که بجا میروند
 و از کجای آیند وجه در دل دارند اما شرط آنست که
 این اسرار ظاهر نکند تا دعوت تمام گردد و اگر متظیر الدعوة
 باشد علامت ششم آنست که از روز پست و هفتم تا روز
 چهارم در خلوت شب در چراغدان سفید چراغ برافروزد
 بر روغن زیت و یاسمین می سوزاند تا هفت شب چنین
 بگذرد و باید که قل او حی تا اخر سوره بخواند هفده بار و هر
 بار که خواند بر آن چراغدان دمدم ناگاه چهار شخص در پیش
 منزل پیدا شوند و گویند ای فرزندان آدم برخیز و ازین اندیش

درگذر غرض تو ازین دعوت چیست و چه میخواهی اگر حال
 میخواهی بدیم و اگر عاشقی معشوق ترا بتورساییم و اگر علم میخواهی
 درآموزیم و اگر دشمن داری هلاک کنیم و آنچه مقصودتست
 برایم چند آنکه ازین نوعها گویند او التفات نکند و جواب
 نهد تا زمانی که سو کند یاد کنند که آنچه مرادتست بگوی
 پس او گوید که ای آفریدگان خدای مرا باشما هیچ کاری
 نیست و بخواندن مشغول شود چند آنکه گویند از میان
 مندک بیرون ای باید که از جای بجنبند و مشغول دعوت
 باشد تا روز چهارم که اربعین است ناگاه غلغلی و آشوب
 ظاهر گردد علامت هفتم آنست که چون این غلبه پیدا
 شود خواه رود و خواه شب چندین شعله و شمع ظاهر گردد
 و فوج فوج لشکر درآیند هر یک بصورتی و سلاح و سرکشی که
 جهان از ایشان بتنگ آید باید که نترسد و دل نکند دارد
 و بخواندن مشغول گردد و نظر بخورد دارد تا از بان نشنند لرزد
 که ناگاه کوکبه سلطان در رسد و سوار مهیب باشد
 بر شیری نشسته و جار عظیم در دست گرفته و ماه رویان
 بسیار بگردوی درآخده و طبقهای نثار بر گرفته و او ملک الارواح

است و چندین هزار پری در فرمان او باشند در اید و بر
 صاحب دعوت سلام کند باید که صاحب دعوت برخیزد
 بر سیم بندگان دست بر سینه زند و جواب سلام گوید و اسم را
 همچنان خوانند تا او کویدای فرزند آدم مقصود توحیت
 گوید که ای مفرج خلق آسمان و زمین خدای تعالی از تو
 خشنود یاد چنانکه بدعوت من آمدی و مرا مشرف
 کردی اکنون مرا مراد آنست که مرا بمقدم شکر خود نمائی
 تا در همه احوال معاونت من کنند و از خشنودی غیب
 مرا بهره مند گردانند و از احوال من با خبر
 باشند و چون این معنی قبول کنند و ترا بمقدم شکر
 نمایند و در حکم تو اید و فرمان بردار تو شود بسیار عجب
 از تو پیدا گردد و جمیع مخلوقات در تو آرند و چون این
 فرصت بیایی بگوای ملک الارواح بدست مبارک خود
 بیعت نامه نویس و بمن ده تا بوقت حاجت بکار اید پس
 ملک الارواح بیعت نامه بنویسد و بتو آموزد که بوقت
 حاجت چه می باید کرد و همه را در حکم تو کند و چون عهد
 و بیعت رفته باشد پادشاه جامه خود را بتشریف تو زهد

و ترا بشکر نماید و از نظر تو غایب شود و باید که سوره فتح بخوانی
 و از مندمه سلامت بیرون آیی و هر چه خواهی توانی کرد و ما
 فائده این اسم بطریق اختصار کفیم و اسم شانزدهم اینست که
 یا حنان انت الذی وسعت کل شیء رحمة و علمها این
 خاصیت اسم هفدهم آنست که اگر کسی قرض بسیار دارد چون
 اسم بنیت گذاردن قرض بسیار بخواند حق به او را ازان قرض خلاص
 بخشد و هر کار که متوجه شود پیشک بر آید و اگر در وقتی که افتاب
 در شرف باشد بتویسد بر کاغذ نیک کجروف و با خود دارد
 هرگز محتاج نگردد و عمرش برکت یابد و اسم هفدهم اینست
 یا منان ذا الاحسان قدیم الخلاق منته خاصیت اسم
 هجدهم آنست که اگر کسی با اسم تجارت و دیعی بکسی دهند باید که
 این اسم را بر حریر سفید بمشک و زعفران بنویسد و بر سر آن
 و دیعت نهد آن و دیعت سلامت بخداوندش رسد
 و در هر خانه و سفر که این اسم باشد از دزد و جرمی ایمن باشد
 و اگر بر جامه کعبه نویسند و با میت در کور نهند از برکت
 اسم بنوسد و نیز زد و اگر کسی را بر ص بود و رنجی چون این اسم را با خود
 در خانه آنکس در دیواری که بجانب قبله باشد پنهان کند آن غم

کل الخالق

را با خود

→ ۱۳۸ →
 یا خود دارد خدای تعالی او را استغفار دهد اگر خواهد که کسی بسفر نزد این

استغفار باطل گردد و زینهار که شکل نیارد که پیم بود و اسم هجدهم اینست
 یا دیا ان العباد کل یقوم خاصها الرغسته و رهسته خاصیت
 اسم نوزدهم اینست که اگر کسی غایب باشد و از احوال او هیچ خبر
 نباشد این اسم بنیت آن غایب هفتاد بار بخواند و بعد از آن
 پرورق اهو نوید بشکر و زعفران و شیب در زیر بالین
 نهدم در آن شب ویرا بخواب بیند که حال دارد زندگی
 و مردگی و خیر و شر و اگر بنیت غایبی بخواند شب شنبه هفتاد
 نوبت آن غایب بزودی خانه خود رجوع کند که دیگر هیچ
 جای قرار نگیرد و از سر اعتقاد این عمل کنند و اسم نوزدهم
 اینست یا خالق من فی السموات و الارض و کل الیه معاده
 خاصیت اسم بیستم اینست که اگر کسی خواهد که کسی را
 از عشق خود بفرار کند باید که این اسم را بر کاغذ خطای
 بشکر و زعفران بنویسد و بر کنار جوی که آب بسیار دارد
 بایستد و جمل بار این اسم را بخواند و کاغذ را در آب
 اندازد به نیت آنکس که خواهد از عشق پیم بود که دیوانه
 گردد و هر کس که از آن آب خورد که این اسم بر آن آب
 خوانده باشد دل او روشن گردد و ایمان او تازه گردد

و با ایمان بود همیشه و در باغ و زرع که از آن آب رود چندان برکت
 شرح؟ پیدا شود که نتوان کرد و اسم بیستم اینست یا رحیم کل صریح و مکرو و مکروب
 و غیاثه و معاذه خاصیت اسم بیست و یکم آنست که اگر خوا
 هند
 که ایشان را نزدیک ملوک و سلاطین جاه و منصبی باشد باید که دوازده
 روز روزه دارد و هر روز دو هزار بیت و پنج بار این اسم را دعوت کند
 و بر خواندن این اسم مواظبت نماید چنانکه هر روز بعد از اداء صبح
 تا بوقت جاست مشغول گردد و درین ایام از حیوانی پرهیز کند و
 با مردم سخن کمتر گوید و بخلوت نشیند بعد از آن هر که از کابری
 کند بدرجه رفیع رسد که همگی اعمال ایشان با و مفوض گردد و روزی
 کار او بالا گیرد و اگر این اسم را جهل و بیگروزی خواند هر روز هفت
 هزار بار و درین ایام حیوانی نخورد تسخیر ارواح و سلاطین او را
 حاصل گردد و کار او بالا گیرد و غنی گردد و مرادش بر آید اسم بیست
 و یکم اینست یا قام فلا تصف الا سن کل کتبه جلال ملک و غیره
 خاصیت اسم بیست و دوم آنست که اگر کسی خواهد که بر حقایق
 علوم مخفی و رموز کنوز بدایع رسد و از غیب خبری بر او منکشف
 گردد این اسم را هر روز نود و نه بار بخواند حق به در علم و معرفت
 بردن او بکشد و داناشود و اسم بیست و دوم اینست یا مبدع

البلیغ لم یبغ فانت انا عوننا من خلقه خاصیت اسم بیت
 وسم آنست که هر کرا قوت حافظه نباشد و طبع کند بود این اسم را
 بسیار خواند چون مدتی مداومت کند ذهن او روشن گردد و اگر
 کسی دعوت این اسم کند به مرتبه صاحب دیوان رسد اما باید که هر
 روز هزار و یکبار بخواند تا دولت روی بوی آرد و حیوان بزرگ
 گردد که مالک روی زمین بوی رسد سپارند و اسم بیست و سوم
 اینست یا اعلام الغیوب فلا یفوت شی من حفظه خاصیت
 اسم بیست و چهارم آنست که اگر کسی این نام را بسیار خواند در میان مردم
 وفاری پیدا کند و مردم را بر قول و فعل او اعتماد کلی پیدا آید و محبوب
 دها شود و همعکس با وی دشمنی نتواند کرد و باید که این اسم را بیست
 هزار بار بخواند و هر چند زمان که باشد و اگر این اسم را بر چرخوردنی
 خواند یا نویسد و بهر کجا خواهد بدهد تا بخورد آنکس از عشق
 دیوانه گردد و باید که از سر اعتقاد این عمل کند و اگر بر به یا تر
 نویسد بهتر باشد و اگر به نیت محبت بر کاغذ خطایی نویسد
 بشکر و زعفران ساعت سعد و بجای بلند بیاویزد همین عمل
 کند اسم بیست و چهارم اینست یا حلیم ذالانات فلا یعادله
 شی من خلقه خاصیت اسم بیست و پنجم آنست که اگر کسی با احوال

پریشان باشد و روزگار از دست رفته و بفقیر و فاقه گرفتار شده
 این اسم را بعد از هر نمازی سیصد و یکبار بخواند بفرمان خدای تعالی تغییر
 و تبدیل در روی پدید آید و باندک روزگاری متمول شود و جمعیت پیدا
 کند و این اسم را عقدا لسان اعظم نام نهاده اند اما باید که درست
 خواند و شکر در خاطر نیارد و اسم بیست و پنجم اینست یا معید ما افتاه
 اذا برز الخلاق الدعوت من مخافته ^{و عزیز} خاصیت اسم بیست و هشتم
 آنست که هر که در میان قومی سرور بود و خواهد که آن سروری باینده
 باشد باید که در خواندن و مداومت این اسم تقصیر نکند که مراد بر او
 و اسم بیست و هشتم اینست یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقه
 بلطفه خاصیت اسم بیست و هفتم آنست که اگر کسی این اسم را بسیار
 خواند و یا بنویسد و با خود دارد در میان خلائق عزیز و مکرم گردد
 و دیگر ذلیل نشود و اگر این اسم را بر نیکن زمین نقش کند و بموم پاک
 مهر بکشد هفت نوبت و باب باران اندازد و شصت و سه بار این
 اسم بخواند هرگز غمگین نگردد و در رویش نشود و از عالم غیب درها
 بسته بروی او کشاده گردد و در پیش همه عزیز باشد و هیچکس با وی
 دشمنی نتواند کرد و دعوت این اسم چنان است که حدت بیست و پنج
 روز حیوانی نخورد و هر روز سه هزار و دویست بار بخواند از سر

اعتقاد و همگی دل و جان با خدای هم دارد و بعد از آن آنچه حاجت
وی باشد بخواند و خواهد و اشود و چند سر از عالم غیب بروی منگنه
و اشکارا کرد و نور در دل وی پیدا شود باذن الله تعالی و اگر این
اسم را بسیار خواند هر چه بخواهد که دارد بیاید ببرکت این اسم و اسم است
و هفتم اینست **یا عزیز المنیع الغالب علی امره فلاشی یعالی**
خاصیت اسم بیست و هشتم بدانکه خاصیت این اسم بسیار است
از دوستی و دشمنی و عقد النوم و عقد اللسان و عطف قلوب
و غیره اما درین کتاب شرح آن بتفصیل نمیتوان گفت که بتطویل
انجامد لکن بعضی بطریق اختصار گفته آید بدانکه این اسم بخاصیت
عظیم الشان است آسمان و زمین و شمس و قمر و هر چه خدای تعالی
آفریده بقدرت و عظمت این نام آفریده و نقلست که این نام هر
پشانی عزرائیل نوشته شده و عزرائیل بقوت این اسم قبض روح
کند و از خواص آن یکی آنست که در جنگی دو لشکر در برابر ایستاده
باشند هفتاد و یکبار بخوانند و باد بر طرف دشمن دمنده تزلزل
در آن لشکر افتد و همه منہزم شوند و اگر کسی را دشمن قوی باشد
و خواهد که او را هلاک کند هفتاد و یکبار هر روز این اسم را بخواند
و صورت دشمن را اول زرد کند و بعد از سه روز که در خواندن بود

صورت او را سرخ تصویر کند چنانکه از تصور غایت شود در سه روز
اول که زرد تصویر کرده باشد کشته شود یا بمیرد و هندوان
این عمل را علم و هم گویند و شرح این بسیار است باقی بتجرب
معلوم شود و اسم بیست و هشتم اینست یا قاهر ذاللطش
الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه خاصیت اسم بیست
ونهم آنست که اگر کسی معامله با پادشاهی یا بزرگی دارد و آن بزرگ
در ادای آن بعضی تقصیر میکند باید که بزیارت متبرکه
رود و سه روز دو رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد از فاتحه
سه بار انا انزلنا را بخواند و چون از نماز فارغ شود صد
و بیست و پنج بار این اسم ~~بخواند~~ بخواند و دعا کند و از خدای
تعالی درخواست کند که یارب بحق این اسم اعظم که در دل فلان شخص
انداز که حق هر بی رحمت بزودی بمن رساند و در دل فکر فاسد
نکند اسم بیست و نهم اینست یا قریب المتعالی فوق کل شیء
عَلَوُ اَرْتَفَاعِهِ خاصیت اسم سی و آنست که اگر خواهند شخصی
که در میان مردم عزیز گردد و باکم نام گردد بیست و هشت بار
روز که منازل قمر است هر روز چهل بار به نیت آن بخواند مراد
برآید و اگر کسی خواهد بکند خواه در حق خود و خواه در حق غیر

بگویم که...

باید که هر روز چند آنکه تواند بخواند تا آنکه در مدتی یکماه سیصد
هزار بار بخواند و اگر خواهد که کار را پادشاه کند بهر نیت که خواهد
بخواند بصدق درست بمراد رسد و در این اسم عجایب بسیار است
و اسم سی ام اینست یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز سلطانه
خاصیت اسم سی و یکم اینست که اگر دختری را بخت بسته شود
و یا کسی را کار و بار بسته باشد باید که این اسم را بر ورق آهوی بسوزد
و در آب رودخانه اندازد و یاد سقف مسجد نهد خدای
تعالی در کار او در یکشاید و بخت او را بکشد و اگر این اسم را
هفتصد بار بر دل کوسفتگی که سرش سیاه بوده باشد
بخواند و هر بار که بخواند باد برود و بگوید یا رب الارباب
و یا مسبب الاسباب و یا قاضی الحاجات و یا مجیب الدعوات
اقض حاجتی في هذه الساعات بعد از آنکه این اسم را هفتصد
بار خوانده باشد این اسم را بنویسد و در اندرون آن دل نهد
و می باید که چشم همکس بر آن دل نیفتد بعد از آن در آستانه
مسجد یاد در سقف مسجد پنهان کند و در وقت بازگردد
نیز بخواند البته بزودی بمراد رسد و اسم سی و یکم اینست که
یا نور کل شیء و هداه انت الذی فلق الظلمات بنوره

خاصیت

خاصیت اسم سی و دوم آنست که اگر نیده که زیر دست خرابوند
 باشد و پیوسته بر وجود و جفا میکند و از وی بتکل آمده
 باشد خواهد که بالادست او شود روز یکشنبه که نوبت
 آفتاب است جامه پاک در پوشد اما باید که بروزه باشد و
 بصرای رود که کسی را نبیند این اسم را هزار و هفتصد بار
 بخواند و هر بار که بخواند بدان نیت باد بر خود دمد که پیشک
 بروی مظهر یا بدود دعوت این اسم چنین باید که هفت شبانروز
 علی الدوام این اسم را بنام او بخواند و از خدای تعالی آزادی خود
 یا از هر کسی که خواهد در خواهد حق سجان و تعالی اجابت کند
 و او را از ریفقه اسپری خلاص دهد و تا این اسم خواند حیوان
 نخورد و چیزی خورد خلال باشد و خاطر از کین و بخل و عدالت
 پاک دارد تا مراد یابد و اسم سی و دوم اینست یا عالی الشان
 فوق کل شیء علو ارتفاعه خاصیت اسم سی و سیم آنست که
 چون کسی مدومت این اسم کرده باشد دل او صافی و نورانی
 گردد که از مغیبات هر چیز بر وی پوشیده غاند و چون بدین
 اسم رسد هر چه از مقدورات بود چون در خاطر بگذارند
 انجامان شود که خواهد و اگر خواهد که بی وقت باران و برق

ارمغیبات بروی کشف کرد اما مخفی دارد و صاحب این
 دعوت هر کار که کند تواند و اسم سی و پنجم اینست یا مبدی
 البرایا و معینها بعد فناها بقدرت خاصیت اسم سی
 و ششم آنست که خواننده این اسم شهرت یا بدر عالم ^{معروف}
 و مشهور جهان گردد و همه خلق متوجه او گردند و اسم سی و
 ششم اینست یا جلیل المتکبر عن کل شیء فالعدل المره والصدق
 وعده خاصیت اسم سی و هفتم آنست که اگر کسی را کنا یا مقدار
 کوه باشد این اسم را بخواند برای نجات خویش حق سبحانه و
 کناهان او را پیامزد و از اهل بهشت گرداند و اگر بر کفن
 او نویسند کفن را بروی حد گردانند و کور را بروی روضه
 گردانند از روضهای بهشت و اسم سی و هفتم اینست
 یا محمود فلا تبلغ الاوهام کل کینه تثنائه و مجده خاصیت
 اسم سی و هشتم آنست که اگر کسی دینای خواهد این اسم را
 باید که بسیار خواند تا غنی گردد و هرگز محتاج نشود و فرو ^{مواضع}
 ماندگی نه بیند و اسم سی و هشتم اینست یا کریم العدل ^{نخوردند}
 والعفوانت الذی طات ملاء کل شیء عدله خاصیت
 اسم سی و نهم آنست که اگر خواننده این اسم چون

برانگیزد و زلزله پیدا کند اما باید که با طهارت باشد و اسم سی
 و سیم اینست یا قدوس الطاهر من کل سوء فلا شیء یعارزه
 من حلقه خاصیت اسم سی و چهارم آنست که اگر کسی را
 دشمنان قصد کنند و یاد در دست ایشان گرفتار بود این
 این اسم را جهل نوبت بنام او و ایشان بخوانند و در این
 جانب که آن کس باشد بدیند بفرمان خدای هم از دشمنان
 امان یابد و اگر مریضی باشد که جملة اطباء از معالجه آن
 عاجز باشند این اسم را بروی بسیار بخوانند از برکت این
 اسم و اسم سی و چهارم اینست یا قریب المحیب المدا فی فوق
 کل شیء قریبه خاصیت اسم سی و پنجم آنست که این شخص
 باید که مشغول شود و بر خواندن این اسم مداومت نماید
 باندک زمانی صاحب وقت گردد و مرد آن غیب روی بوی
 آرند و با او صحبت بدارند و نیز بروی هیچ چیز پوشیده نماند
 و دعوت این اسم جنان باشد که چهل روز در خلوت
 نشیند و آن خلوت در کوه باشد و چهل روز با کسی سخن
 نگوید و هیچ چیز از دست کسی نخورد باید که خود به پزد و از راه
 پرهیزد و هر روز چند آنکه تواند این اسم بخواند و هر روز

این اسم را در چهار کس از
 همه ابرویه خوانند و در

شفا یابد

دل اوصاف شده باشد چون این اسم را بخواند هر مراد
 که از او خواهد خواست قهراً میسر گردد و نیایب علم و حکمت بر دل
 و زبان او جاری گردد و جمله حیوانات فریان بردار او گردند
 و اسم سی و نهم اینست یا عظیم ذالثناء الفاخر و ذالعرض
 والمجد والکبریا فلایندک عنزه خاصیت اسم سی و نهم
 آنست که اگر کسی در کاری فرومانده باشد و کسی بفزاید او
 نرسد و دستگیری او نکند و یاد در دست ظالمی گرفتار باشد
 و هر چند دعا میکند مستجاب نشود چون این اسم را نود
 بار بخواند از آن خلاص شود و صاحب دعوت گردد و حوائج
 این اسم تصرف کند در ضمیر و بقوت جاذبه دهارا در قید
 خود آرد و تسخیر خلائق از جن و انس بدست آرد تا هر چه
 شروع کند میسر شود بتوفیق الله تعالی و اسم سی و نهم اینست
 یا عجیب الصنایع فلا تنطق الا لسن بکنه الآیه و ثنائه
 و نغایه و نهاییه اسم چهارم یا غیاثی عند کل کربیه و معاذی
 عند کل شدیه و مجیبی عند کل دعوه تمت الاسماء اسالک
 بحق هذه الاسماء ان تصلى على محمد و آل محمد و ان ترزقني
 امانا و ايمانا و عافية و امانا من عقوبات الدنيا و الآخرة

یا عظیم الثناء الفاخر العزیز

وان تصرف عني ابصار الظلمه المردين بالسوء وان
تصرف قلوبهم عن شرها يضر ونه الى خير ما لا يملكه غيرك
اللهم هذا الدعاء ومنك الاجابة وهذا الجهد وعليك
النكلا ان اللهم لا تكلي الى نفسي فاعجز عنها ولا الى الناس
فيظفروا بي ولا تحببني وانا ارجو كرك ولا تقذيني وانا
ادعوك ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على
محمد وآله المعصومين

مرويت كه هر كس هفت نوبت سوره و الشمس
وضيها وهفت نوبت سوره و الليل اذا يغشى وهفت نوبت
ابن دعاء بخواند در شب بخشبه يا شب جمع و در انجا
كه ايات را بخواند بايد كه عورت نباشد تا انكه بعنايت
رب العزة در خواب حضرت صاحب الزمان راستد
و مراد برسد دعا اينست اللهم عظم البلاء و بريح الجفاء
و انقطع الرجاء و انكسف الغطاء و غمات الارض و منعت
السماء و انت المتغاث و اليك يارب المشكى و عليك

الْمُعْوَلِ فِي الشَّدَةِ وَالرَّحَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَالْأَوْلَادِ وَأُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ
 وَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتِكُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَوْجًا
 عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَةَ الْبَصْرِ وَهُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ
 يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ
 يَا مُحَمَّدُ الْفِيَانِي فَإِنَّمَا كَا فِي أَيِّ وَأَنْصُرَنِي فَإِنَّمَا نَاصِرِي
 يَا مُوَلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ
 الْغَوْثُ الْغَوْثُ الْغَوْثُ أَذِرْنِي أَذِرْنِي أَذِرْنِي
 وَبَانَكَتِ إِشَارَتِي سِينَهُ حُودُ كُنْدِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ
 الْعَجَلِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَبِحَمْدِ احضار حضرت خضر نبي ۴ واستمداد
 از و منقول از اکابر دین است و بغایه مجرب است

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ
 ۴

سه نوبت با خلاص بکنفس بخواند و خضر عم را
 مخاطب ساخته مدد طلبد بِالطَّيْفِ اَخْلَقَهُ
 يَا عَلِيمًا اَخْلَقَهُ يَا خَيْرًا اَخْلَقَهُ الطِّفْتُ بِي يَا طَيْفُ
 يَا عَلِيمُ يَا خَيْرُ سه نوبت بخواند بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَلَیْكَ يَا رَبِّ هَمَّتْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا
 رِسْدًا تَقْدَسَ يَا مَنْ تَجَدَّدَ بِالْعِظَةِ وَالْجَلَالِ وَتَنَزَّهَ
 مِنْ تَفَرُّدِ الْقَدَمِ وَالْجَمَالِ عَنْ مُشَابَهَةِ الْاَشْيَاءِ وَالْاِمْتِنَانِ
 وَمُصَادِمَةِ الْحُدُوثِ وَالزَّوَالِ مُقَدِّمِ الْاَزْوَاقِ وَالْاَجَالِ
 وَمُدَبِّرِ الْكَائِنَاتِ فِي اَزَلِ الْاَزَالِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالسَّهَادَةِ
 الْكَبِیْرِ الْمُتَعَالِ مُحَمَّدٌ عَلَیْ فَضْلِهِ الْمُرَادِ فِي الْمُنَوَالِ وَنَشْكُوهُ
 عَلَیْ مَا عَمَّنَا مِنَ الْاَتْعَامِ وَالْاَفْضَالِ وَنُصَلِّیْ عَلَیْ مُحَمَّدٍ
 الْهَادِیْ اِلَى نُوْرِ الْاِیْمَانِ مِنْ ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَعَلَى
 اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ خَيْرِ صَحْبٍ وَاٰلِ

آية اول قل لن يصيبنا الا كتب الله لنا هو مولينا وعلى الله فليتوكل
المؤمنون الثانية وان ينسك الله بصر فلا كاشف له الا هو
وان يردك بخير فلا اذاد افضله يصيب به من يشاء من
عباده وهو الغفور الرحيم الثالثة وما من دابة
في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستورها ومستودعها
كل في كتاب مبين الرابعة وكائن من دابة لا تحمل
رزقها الله يرزقها والالم وهو السميع العلم الخامسة
اتي توكلت على الله ربي وربكم ما من دابة الا هو اخذ
بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم السابعة ولئن سألتم
من خلق السموات والارض ليقولن الله قل افرايتم ما تدعون
من دون الله ان ارادني الله بضر هل هن كاشفات ضرر
او ارادني برحمة هل هن ممكآت رحمته قل حسبي الله
عليه يتوكل المتوكلون الساعة فتذكروهن مما اول
لكم واقوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد

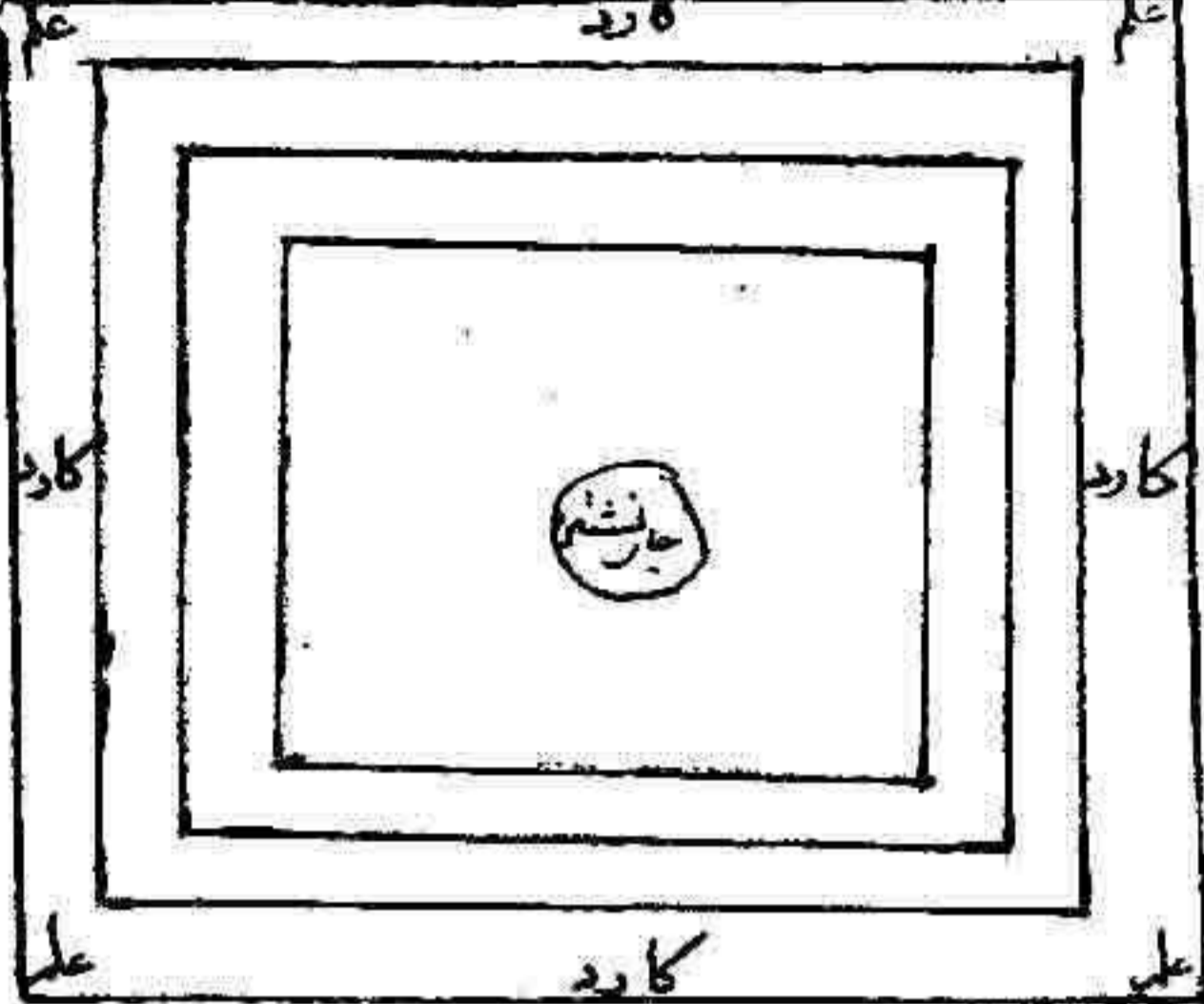
٦ ما بينع الله للناس من رحمة فلا تمسك لها
وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو
العزير الحكيم

شکر و سپاس و ستایش بخدا بر اجل جلاله که از بیه کار طبایع ارکانست و درود بر پیغمبری
 که بهر از انست و بجایست اما بعد چنین گوید مؤلف این کتاب محمد بن سراج الدین
 سکالی که چون حدی در قون شیخراث کواکب و شیخراث جن و انس و علم حب و
 بغض مشفق کشیدم و بعجل او دردم و بجا صفت هر یکی رسیدم این مختصر را نوشتم مابعد
 کس بهر و خطی برسد و مراد عا پار دارند و الله اعلم شیخ افتاب ز قول محمد بن
 سراج الدین سکالی اگر خواهی که افتاب را شیخ کنی باید که سه روز روزه داری و هر روز
 غسل کن و بعد از آن زرد باسرخ در پوشی و هر روز وقت طلوع و در وقت غروب پیش
 افتاب بایستی و این بخورات را بچین کنی و کوبها بسازند و در جگری که از در سنج بودی
 سوزی هر بار هشت مثقال هر روز دو بار و خود در میان مندل بایستی و شهر برم نه
 چنانکه در پیش حاکمان می ایستی و دایم این سما را بخوان چنانکه در دل تو هیبت بد بداید
 و در هر روزی وقت غروب بافتاب خونی میکن هر خون که دست دهی ما آنکه خون
 کرده شود باید که زرد بود یعنی جانور زرد بود پاره زرد و کاو زرد و چون
 خونی کنی باید که زینهار از شب تا شفق تمام نه نشیند از مندل بیرون نیاید که روح
 ناطقه نفس در اسما نه حرکت عظیم میکند و در وجود تو خونی عظیم بد بداید و دل
 تو طیان شود زینهار ترسی که ان اثر سلطنت بایستد و چون صدوسی و یک روز
 بگذرد و نور اهی عظیم پیدا شود و چنان شوی که در چشم تو هیچ امیری
 و پادشاهی اقدر ماند و ایشان جمله از تو بترسند و از پیش تو خورد نمایند و جمله
 خلابی زن و مرد از تو بترسند و نورادوست دارند و جمله خواهند که بسند
 شوند و در پیش تو مسکتهها کنند و مال و جان از تو دریغ ندارند و علمها
 غریب بر تو مکشوف شوند و چون چهل روز شود نام پادشاهان اگر فورا
 بیینند بر خیزند بی موی و نور از خود برتر بنشاند و در تو بنظر دوستی
 و محبت و لیب نکران بایستد و از تو چیزهای عجیب صادر شود بی آنکه نورادان

اخبار بود و خوابهای عظیم به هیبت برپایی و دایم روی نور رخشان بود
 اقیاب و اندامهای او که بود در این حدت بر مثال کسی که دایم شب داشتند باشد
 ولی وجود فو عظیم فوی شود و در پیوندهای فو فوئی پیدا شود چنانکه اگر
 خواهد که او را از زمین بردارد باسانی تواند برداشت و درین دهه انورین که
 صد و پنجاه روز تمام میشود که وقت سحر شدن شمس است از مندل در وقت حاک
 بیرون آید و باز غسل کند و در مندل در آید و در آنجا که مندل کشیده باشد
 در چرخه بسیار یکی بسوی بر آمدن اقیاب و یکی بسوی فرود رفتن اقیاب عکس او در
 اول روز در خانه افتد البته و در این مدت دایم در حضور بود و بخواند یا سمار الله
 مشغول باشد بود و در هر روزی غریب لخبیر را هزار سصد و شصت یکبار
 بخواند و با اقیاب دمد و حوز شافی را هر روز صد بار بخواند و بر خود دمد
 اگر فرصت باشد آنقدر که تواند از قرآن بخواند و درین دهه پنجاه روز از چنان
 شود که جمله کنوز و دقایق روی زمین از زرد و با فوئ سخ و چیزهایی که نعلق
 به شمس دارد بروی کشف شود و بدانند که کجا است و اریاح شمس بصورتها
 بنایت خوب با نور سفین شود و در روز و بار و در شبها خواب از روی برود
 روی از بزرگی خود در تعجب بماند و دم بدم فوی تر شود و از حد بیرون زور آور
 شود و زینهار در خود تعجب پیدا نکند و مثل اینها را از بزرگی نام خدا شمع غریب
 ندیند از ناچون شب صد و پنجاه و یکم شود و اقیاب وزر و دسه کا و سرخ
 از طرف مغرب آسمان پیدا شود و سه کا و زر در طرف مشرق پیدا شود چنانکه
 این کاوان چشم را خیره گرداند و بر کاوان سواران باشند تا جهای ایشان از نور
 و گرههای ایشان از نور و رو بهای ایشان از نور وجود و از ایشان بوی بهشت
 آید چنانکه این کس پیچود شود ایشان بیایند و در پیش وی بایستند تا این
 کس بهوش باز آید و بدین کس سلام بکنند و بپندای بند عزیز کرده خدای
 بند فوی کرده خدا مدیم بدان که عزت داشت نام خدا و از برای عزت داشت فو

بنده کرامی مبارک باد نور پادشاهی زمین و آسمان چهارم و شادمانی باد نور
 بر سلطت دنیا و پادشاهان دنیا و جمله خلائق وی بر خیزد و فواضع بسیار کند
 و گوید خدا مراد شما را از نیکی ای مهربان عالم نور کو بنده رحمت بسیار کشیدی
 تا ما را بنام خدا تعالی از عالم بالا به عالم سفلی بیاوردی مقصود عرض کن تا مراد
 پایی و گوید مقصود مراد پادشاست و مطلوبی است قدرت خداست جل جلاله
 و غرض پادکار پنداشتم تا هرگاه که در احوال شما از رو کند بان نشان سمارانجام و
 شما را ببینم و مراد های من حاصل شود و روح ناطقه مشرفی ساند یکی مهره پیر
 سبز و بروی خطی بنور نوشته شود نام بزرگ خدا بنعم باور دهند و عهد بنده
 و گویند این مهره پادکار و بزرگ دار چنانکه چشم همبکس بروی نداشتند چون عهد
 و میثاق بر بندند آنکه بر خیزند و بروند و بر خیزد ایشان را تعظیم کن و دعای
 بسیار کن و هم چنان دعا میکن تا از نظر تو غایب شوند و روح ناطقه غربی ساند
 یک مهره پیر و نازند و بروی خطی سرخ نوشته نام بزرگ خدای را جل جلاله و تو
 دهند و عهد بنده و گویند که زینهار مهره پادکار دار و همبکس منای تو ایشان را
 عذر بسیار گوی دعا کن تا غایبی تا از چشم تو غایب شوند و چون از مندل پیر
 بیانی آن مهره را خانی بساز یعنی در انکشری بکن و چنان کنی که در اندرون
 انکشر تا پیدا باشند تا نظر کسی بروی نداشتند و چه بیکه خواهی از آنجا پیر و کن و
 بخور برایش نه و غیرت را بیکه بخوان جمله حاضر شوند و آنچه تو فرمائی بکنند
 از سلطنت و فیض و بسط ملوک و من که سکا کی ام این عمل کردم و بمقصود رسیدم
 ولیکن نکونم که چه حالهای بسیار دشوار و خوفهای بسیار دیدم و این واقعهها
 که مرا پیش آمد هزار بار از حرکت سخت و بود تو نیز چون عمل کنی بدانی که چون آسان
 کردم تا هر که مبتدای این معنی باشد هر آینه بمقصود رسد اما زمین مندل را
 با بد که یکج اند و دکنند و چهار مندل بکشد از زر یا برنج و چهار خط
 مد و در اندرون آن بکشند و بر چهار رکن مندل چهار عالم زرد از چوب

زرد و بیا و بزد و بر چهار درکن چهار کارد و بزند و شکل مندل این است
 و فنی که در مندل در
 مبادی بغير وقت بر
 آمدن اقطاب و درف
 و در فتن در ابد و
 تا عزیمت را تمام بخواند
 بیرون نیاید تا ختم
 بخورد دارد و چون
 بخورد تمام شود و علامت



عزیمت تمام شود و چون شافعی بخواند و کاردها در کند و علم را بماند و بیرون
 آید و احتیاج بروزه نیست در این مدت اگر زنده نباشد ولی در جای زود
 که اقطاب بروی افتد و آن ذکر را نیز نکند که بغایت بد باشد و اگر چیزهای منور
 بسیار ببیند بهتر بود و اگر جامهای نفیس پوشد و بنوشد باکی نیست خلافت
 قول در سطا طالعین و دیگران که سجده فرموده اند از فاس سجده بغير از خدا بنعم
 نشاید و اقطاب مطیع است و هر که سجده کند هرگز مسخر نشود و بقولی که فرستد
 و بقولی زنده می بود و اگر اینها نبود هرگز شمس مسخر نشود و اسما را الله خواص
 ندهد و شمس ختم که چون از مندل بیرون آید اشقی بفرستد در وقتی که بزرگ
 بود مسخر شدن و این کس را بسوزد و برادر زاده من چنین کرد و بسوخت
 و این مشهور است و بعد از سوختن او من دانستم که چنین نیاید کردن و بدین
 قول مذکور عمل کردم و نیک آمد و مسخر شد و عالمیان نیز دانستند
 که من چه کرده ام و ایشان چه کردند و الله اعلم و بخورانی که در این مدت باید
 سوختن این است کند سفید زعفران مشک زنده کل سرد هلیله
 کلزار عود فاری کفک دریا اشهب مصری اینها را خورد بکوب و بچین کن

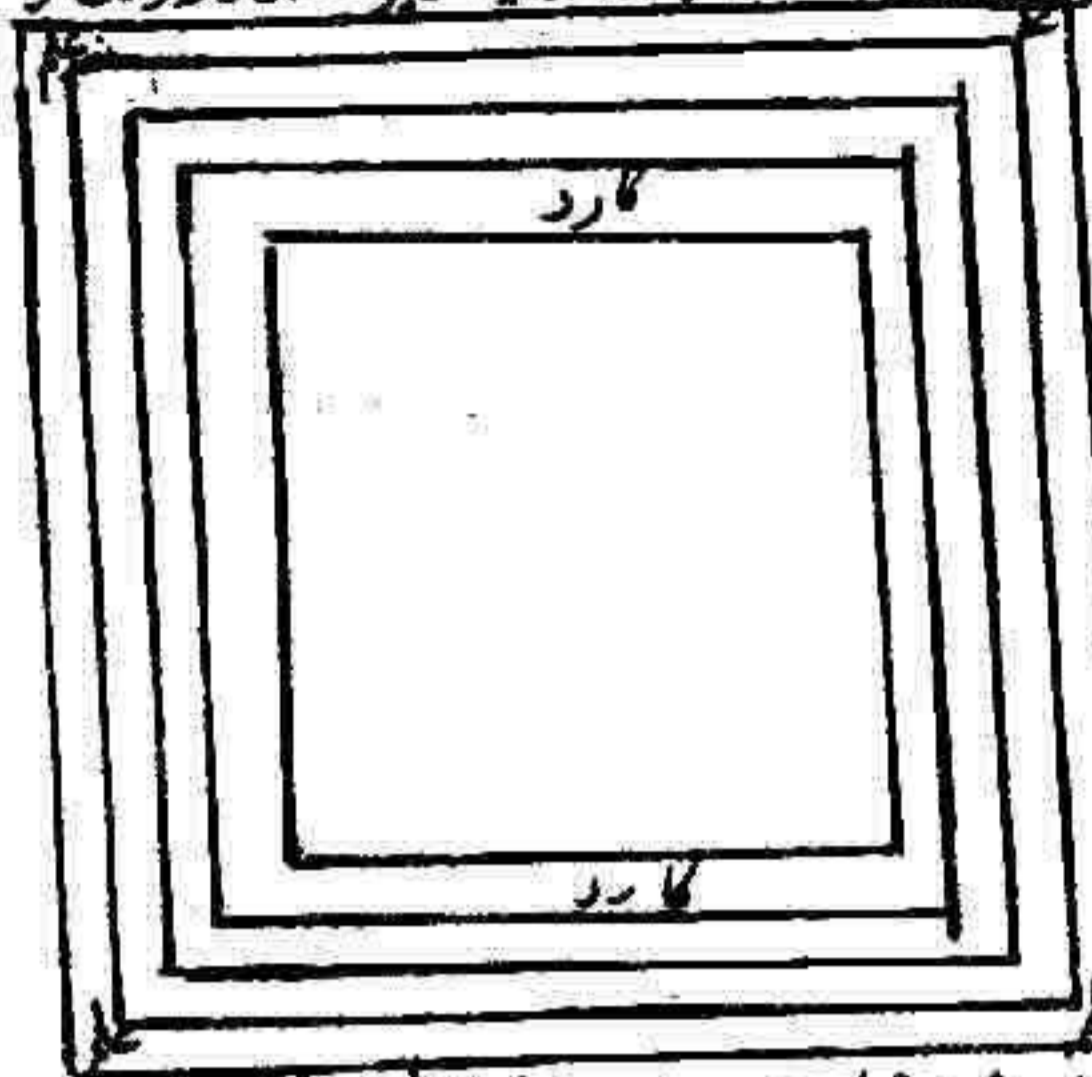
باکبر بوفت حاجت مبسوزان حرز شافعی کفنه شاه بود اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم انی اعوذ بنور قدسک و عظمه طهارتک و برکت جلالک من کل اذی و عاهه
 و من طوارق اللیل و النهار و الجن و الانس الا طارفا بطرفی نجس بارحمن یا
 رحیم اللهم انت غیاثی فک اعوث و انت ملاذی اللوذات عباذی فک اعوذ
 یا من ذلت لها الحیاة و خضعت له اعناق الفرائذ اعوذ بجلال وجهک من
 خزیک و من کشف سرتک و من نسیان ذکرک و من نقصر عن شکرک انا فی
 حرزک لیلی و نهاری و نومی و لمزای و ضعفی و اسفاری ذکرک شعاری
 و شانک دناری لا اله الا انت منزها لاسمک و نکرها السجاث و جهک ا
 اجرنی من خذیک و من سوء عفاک و فی سببان عذابک و ادخلنی فی
 حفظک و عنا ینک و عد علی بنجر منک برحمتک یا ارحم الراحمین و صل الله
 علی محمد و الراجعین و عزیمت اینست بسم الله الرحمن الرحیم عزیمت علیکم
 ایها السطان المسنعلی و السید الفاهر بحق عظیمتوش و طر قهتوش و
 رنجتوش و کتوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش
 بحق از عظیمتوش و صلوات عظیمتوش واجب دعوتی انت الملک المسنولی بحق
 هذه الاسماء العظيمة

اگر خواهی که مشری را شخیر کنی باید که صد و شصت شش روز روز دای
 و در مدت شصت شش روز هر روز هفتاد بار بخوانی عظمت شخیر را و هر روز
 یکبار طهارت کنی و چون مدت شصت شش روز بگذرد خانه پاک پیدا کن
 و در آن خانه مندلی بکش شش خطی پنجش مربع و یکی مدور و هر روز شب
 دو هزار دو بیست یکبار این عزیمت شخیر را در میان مندلی نشین بخوان و چون
 عزیمت تمام کنی این چهار اسم بخوان و بخود بدم و از مندلی بیرون آئی تا فوراً
 اسپهی رسد و الا چهار اسم اینست یا شملو جوش یا صلوات عظیمتوش یا صلوات
 و یا هر چه و حبش و از مندلی بیرون آئی و این شخیر را در مدت صد و شصت شش

در دست و در این مدت هر روز غسلی باید کردن و در وقت یکی شب و یکی روز
 و غزیت باید خواندن و در پیچ روزی با بد کردن هر چه دست دهد و هیچ
 حیوانی از خود نباید کشتن بجز از خوبی که از برای مشتری میکند چون می روز بگذرد
 از مدت لشکر دل وی طیان شود و هیبت عظیم در دل وی پیدا شود چنانکه بپند
 که در زلفش سینه وی بیرون میاید و جمله علماء و فضاة و مشایخ و اهل اعتبار
 و برائواضع کنند و جمله مطیع او شوند و هر با ملاد در شب بستر خود از نیکبناه
 که از مغرب بود بسیار بود و چون چهل روز بگذرد خوشترین را عظیم منصرف
 بیند و چنان شود که هر که را خواهند ان عالمان و مشایخ و فضاة و غیران
 هر چه بگویند و هر منصبی که ایشان را بپند نوانند بچشدن و اثر درازی هر خود را
 بدانند و در خود و فایز بیند چنانکه هر خلق از رفتار و گفتار در محبت باشند
 و هر عالمان بوی مشغول شوند زینهار که اگر لشکر شمس نگردد باشد خود را
 از حضرت مشتری نکاهدارد که پادشاهان را بروی کار دنیاوی موی مضرت
 بوی رسالت و بکشند چون دهه اخین صد و شصت و شش روز مشغول شدند
 باشند اندامهای وی نهایت کران باشد و در پیش وی مردم بسیار آیند و مال دنیا
 و آنچه دارند بروی عرض کنند و جمله بنده وی شوند و جمله عالمان رگ و زمین از کلا
 و منطق و نجوم و علم فقه و فقه و صنعتهای مشکل که کسی نتواند کردن بروی مکشوف
 شود و اناناقلمی را که نعلون مشتری دارد و آنچه خند وی است نیز هر چه خواهد توانند
 کاشتن و جمله مقاصد و مطالب حاصل شود بی نکه وی را اخباری بود تا چون
 شب صد و شصت ششم شود و لوله در زمین پیدا شود و زمزمه در اسماها پیدا شود زینهار که
 انکس نرسد و ان برسوی و موعود شود چون زمانی صبر کنند ان برایشین نزدیک رسد
 و ان پان را بر دو صورت پیدا شود که ان خوبتر ممکن نباشد برسان دو مرد و پیکر ایشان
 مانند دو کوه زرد بود و ریش ایشان دراز بود و در دستهای ایشان دو صحیفه بود
 از نور ان ایشان نور بیوان بود ما من خدای عزوجل و ایشان سوار بودند و مرکبهای ایشان را

چشمه‌های مختلف باشد مانند زهره و پرها باشد از نور و بتدریج آن کس بیاید و یکی
 نایب از نور بیاید و یکی دواج از نور بیاید و در برابر نشینند با غرار نام و گویند
 ما با خدا بییم و نام بزرگ او بیاید مدیم ای بنده بزرگ خدای تو را مطیع شدیم اما مقصود
 بخواه این کس بخیزد و گویند من چون عذر شما توانم ساختن ما آنچه شما در حق من از نیکی
 کردید خدا بییم با لطف شما از مزد دها و از خبر اکنون غرض دوشی و الفی شماست
 و دیدار مبارک شماست آن مهر اعظم که بدان ملائکه را تواند دیدن و بان بر آسمان
 میتوان شدن و بدان نور میتوان شد و بدان در عالم نور طهر آن کردن و بدان دفع
 مرگ میتوان کردن بمن دهید نام بیاید کار نگاه دارم و هر چیزی که خواهم توانم کردن و شمار بدان
 بدان بییدم و مقصودها بیایم و عالم شوم و بر جمل عالم و عالمیان هر چه خواهم توانم کرد آسمان را
 میتوانم که بدان مهرها چه نوشته است تا کسناخی نکردم که شرط ادب نباشد با وجود آنکه
 دیده‌ام و گرفته و جملها نیز مقررند بلکه آنچه من کرده‌ام و میدانم و آنها که نگرده‌اند و نمیدانند
 چیزهای ناگروه را نوشته‌اند و مثل این اسمها را بفیاس حروف گفته‌اند اما ندانند
 ایشان را دو مهر بود یکی سبز و یکی کی بود و بدان مهر و بجز نور باشد اسمای بزرگ خدا
 عزوجل و از وی بوی بهشت است بدانکه بمشام هر که رسائی بخورد شود و از بای
 در افتند و دو سر روز با بد بهوش با زاید و هر کز لذت آن زد ماغ وی بیرون نیاید
 آن مهرها را بشودند و باز کردند و با تو عهد بندند که بکسی منهای صلا و مسخر تو
 شوند و چشم فوجان روشن شود که تا ما آسمان ششم به یعنی هم فرشتگان از افق در
 خدای عزوجل و این از اسرار خداست و از مراتب نشانیست بیرون است و کس تا این را نمیداند
 فهم نتواند کردن و بسوی گمراه شوند و در عجب با متد از بزرگی خود و از کثرتی عمر
 و معلوم است جمل اهل دانش و آنکه چنین اسرار خدای را عزوجل بر بروج و بر ستار
 رکان بنشینند است بلکه اینها را بر اینها بستند است و غریب و بخوروی
 ده مشغال باشد سوخت هر روز هر بار پنج مشغال و دایم در خواندن آسمان را الله
 و فلان تا بد بود و از حواصیل از با بد کردن البته و چهار ربع مندل با این

بردن و در خانه نشستن و در دهه اخر اگر غذا کم بخورد بهتر باشد و سخن نیز ما بد
که کهنر گوید و چون بخواند عزیمت فارغ شود اکثر اوقات بخواندن و یاد کردن
خدا تعالی مشغول باشد و دیگر صافی دارد و جامهای پاک پوشد تا در دل اثر



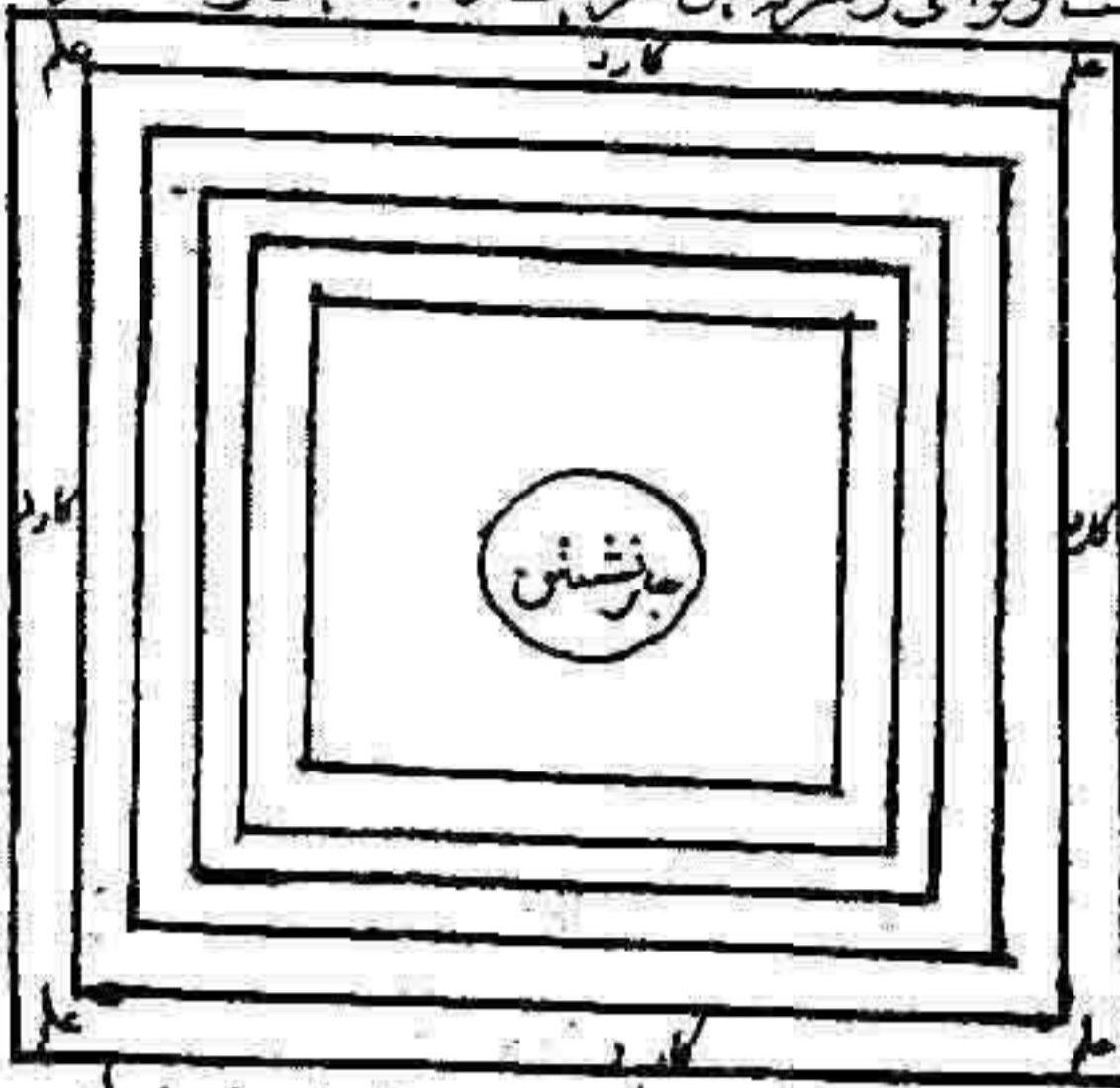
دوست شود و صورت مندلا بنیت
و میاید که مندلا را بشش
میل پولاد بکشی و اگر بد و کار
بکشد هم شاید و بی کار در
در ایند شب و روز بیرون
نبا بد آوردن که از مرغ خوف
باشد و وقتی که از مندلا بیرون
میاید بن چهار اسم که کفیم

بخواند و بر خود مد و بخواند تا بنیت مندلا روس پوست خشکاش ناخن بیوسه
عبر زعفران و زان برابر ما بد که هر را بگوید و با هم عین کند و هر روز هر شب
ده مثقال زان بسوزاند و این عزیمت را بخواند تا نیک مراد حاصل شود و عزیمت
این است بسم الله الرحمن الرحیم عزیمت علیکم ایها الشهدا الطاهر التقی یحیی عظموش
و جاعطوش و هفتوش یا علی یحیی خلیفتموش عرطفتاش و هو جوش
اجبه عونی الملك الا وحد القدیس و یحیی الا نیک البهجة باذها توش هبیطش
و یحیی حفتک و یحیی من ربک العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین شجر زحل از قول محمد
ابن سراج الدین سکاکی هفتاد هفت روز دوزه دارد و جامهای پاک پوش
وزک جوان بکن و خانه پیدا کن که نزدیک آب بود تا پوست زحل بنویسد و صد
شخرویی صد و هفتاد روز است و آن خانه را پاک ساز و یک جامه صوف سیاه
پیدا کن و در پوش و کوندر رنگین کن و با مردم سخن کم گوی و در جاهای خوش
میکرد و وقتی که از مندلا بیرون ای دهانهای قدیم و کوریشاها و پانیها برودیم

این چهار اسم را بخوان و بعد بگردن و برگردن خود بر بند تا هیچ وقت بر تو مضرت نتواند
 رسانیدن و تا اقا بر استخرا کنی زینهار کرد شیخ زحل نگر دی که بسیم هلاک
 بود و این چهار اسم این است با غبدلوش فر هو عجبهاش سر عوفوش و هر روز
 دو بار و هر شب دو بار یکی اول روز یکی آخر یکی اول شب یکی آخر شب در مندا که
 و هر بار هزار سیصد و شصت شش بار بخوان این عزیمت را و مندا که
 بهفت میل بکش و میلهها را در خطها فرو بری چنانکه نیاری و چهار عالم در چها
 ربع مندا بر پای کنی دو حور سفید و دو سیاه از صوف و در شبانه روز دو بار
 متغال بخور کنی و چون خوانده را تمام کنی این چهار اسم را بخوان و بر خود دم و بیرون
 ای و اکثر اوقات با طهارت باید بودن تا مدت چهل روز بگذرد استخوانهای او
 قوی و کلان گردد و قوت عظیم در وجود وی پیدا شود و همه عالم در چشم وی جبر
 شود و جمله کتوز و دفا بن روی مکشوف شود و دل وی زسان شود و در نظر
 مردم عزیز بهیبت نماید و خلق از وی بترسند و علمهای دقیق که تعلق بر بناها
 و کتبهها دارد بر وی سان شود و بر خود بیند که اگر دست با پای بر سنک زند نیم
 اب پیدا شود و اگر در خنی بنشانند در یک سال معذرا بر باله که بصد سال در جا
 دیگر بنالند و اگر خواهد که ما و سر ما را دفع کند و اگر خواهد که ما و سر ما را قلبی
 کما شمن چنانکه میرند و چون مدت صد و شصت روز بگذرد و در هر خواب
 انا و پرورد دل وی عظیم لزان شود و هر که را نظر کند اگر بفهمد نظر کند میرد و اگر تفر
 نظر کند کمال پابد در هر چه وی خواهد و دست بر هر چه نهد و خواهد که چیزی دیگر نتو
 ان شود که وی خواهد و اگر هر چه خواهد ببنود چون شب صد و هفتاد بکم
 شود و اوزهای مهمب شنودن کرد و در زمین لرزه افتد و دلش اهنک دها
 کند و اندامهای او جستن کرد معلوم شود که همین دم مسخر خواهد شدن که تا
 هفت هبات تا سنان پیدا شود بر مثال هفت ازدهای سیاه و چهار از ظلمت
 چشم او در چشم وی عظیم تار یک شود با بیکه نرسد که هماندم انها از نظر وی غایب شوند

و بعد از آن بابت کس پیدا شود سیاه پرده و کشیده ریش و تن وی بر مثال کنبدی
 عظیم باشد سیاه بپاید بر پشت مرکبی نشسته باشد و پراشش دست بود و پا و
 سر سر بود و دهان وی پراشش بود وی بد بو ماند و زحل بر بالا نشسته باشد
 و قطعا بنوالنفات نکند در یک ساعت و خیره خیره در نو نگردد و بعد از آن لطف کند و
 گوید بند خیره می نرسی بهم نداری و بغایت خیره و چینی و از من نمپرسی کوی که با من
 چه میداری از زمان در جهان عظیم او ازهای مهیب بداید و دل این کس از جای
 بشود ساعتی باید تا بجز داید این باب بگوید ای بزرگ خدای تم آمد بد و رنجند شد بد من
 محتاج بودم بلفای شما و مقصودها دارم از شما و غرض دانستن بزرگی نام خدا و عظمت
 شما بود تا ببینم شما را و گوید ترا چه میباید گوید خانم شما گوید بدم و خانم را بیرون آید
 که از بوی وی همه عالم معطر شود و از خوشی آن بواگر این کس پیر بود و ریش سفید
 شده باشد سیاه گردد و اگر خواهد که امر بد بشود و نیر بشود و البته جوان شود و جمله عالم
 از حسن او سرگردان شوند و چون خانم بزرگی بمالد عرش چهار بار بار مسه بار برابر
 عمر پیشین شود و اگر کور بود بینا گردد و اگر مثل بود کبر شود و اگر پیش بود بگردد
 شود و جمله زبانها بدانند هماندم بقدرت خدا و آن خانم وی از ماه روشن تر بود و
 و از نقره سفید تر بود و بر آن خانم خطی باشد از نور سبز که اگر این کس آن خانم را
 بر چشم کور مالده روشن شود زحل بروی چشم کرد و حجت کرد و سخت گوید
 که زینهار بر چشم کافر و جهود و ترسا و مشرک نمالی تا در عذاب نهدنی اکنون
 من با مر خدا بتم مطیع نوشدم و هرگاه که مرا این خانم بخوانی حاضر شو و در این
 ساعت بپاید و بر اعظم بسیار کنی از برای آنکه تو را در جهان هیچ شتویش دیگر
 نماند و منصرف کلی شوی و جمیع مرادها یافتی و جامع جمله مقاصد و مطالب
 عالمیان حاصل کردی بعون الله و بخوان این است پوست کندد مپوه هلیله تا
 عبرت رفت پوست سر و او زان این جمله را برابر بگوید و با هم عجیب کن و خشک نما
 و بعد از آن هر روز سه مرتبه مثل بسوزد صورت مندل این است

و این عزیز وی بنیابت بزرگت و کرامی و هر که این عزیز را بسیار خواند منصرف

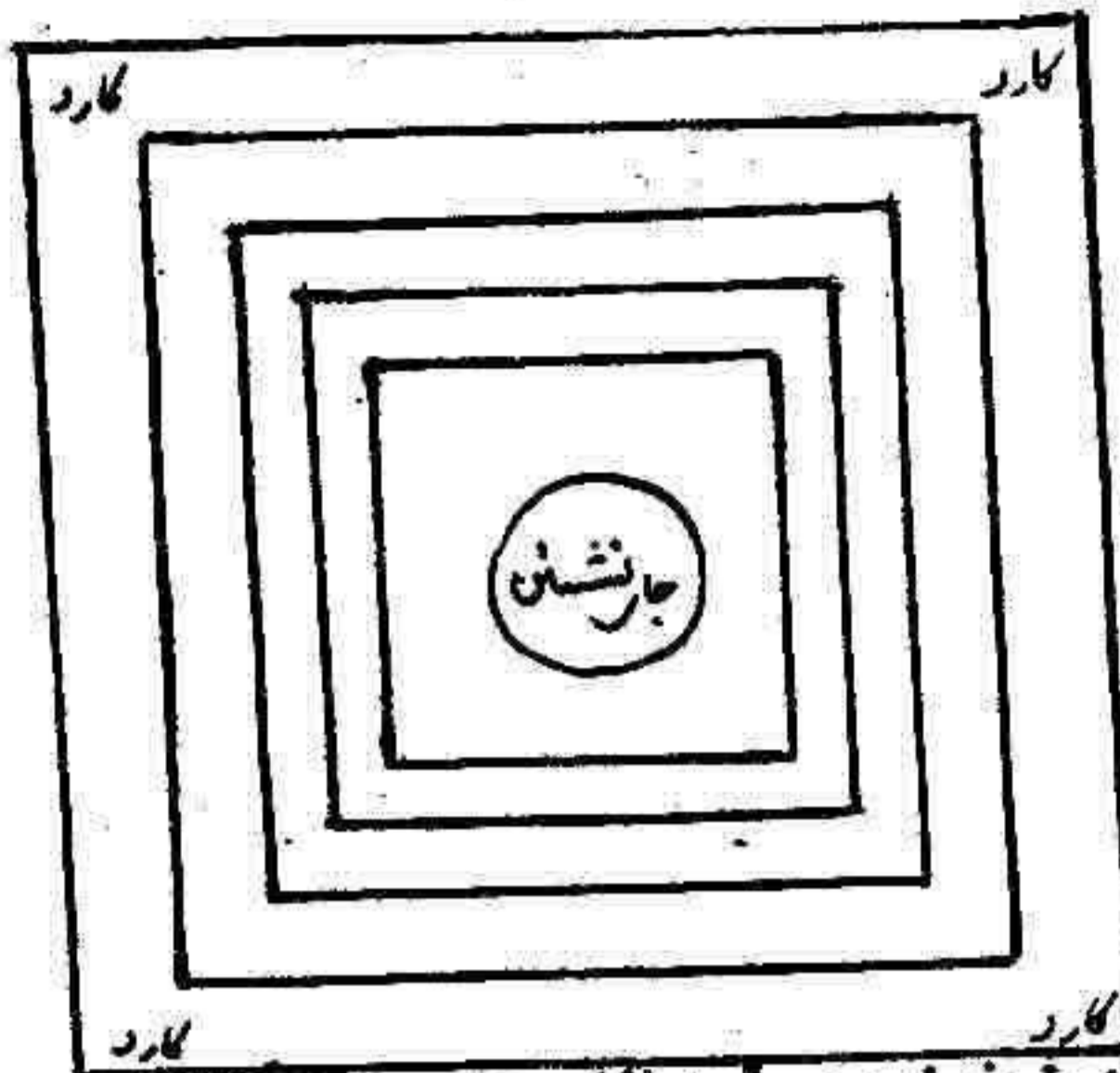


کلی شود چنانکه هر چه خواهد
 از حب و بغض و غیر آن
 تواند کردن خواه بشنود این
 شود و خواه نشود و در این
 عزیزت عجایب و غرائب
 بسیار است و اگر بوی صف
 آن مشغول شویم بطول
 انجامد زینهار در خواندن علم

وقت حاضر باید بودن و این شجر مشکل ترین شجرهاست و در این شجر خوفهای
 عظیم است و من این را با سان کرده ام تا بیه و اهل علم بدانند که چگونه بفرمان کرده ام
 و اثبات کرده ام در طالبان این و عزیزت این است عزیزت علیکم ایها الملك العظیم
 الفاهر الجبار الفادر الوافی الشاخی النظر کثیر الخطر عظیم الغضب ذو الفضل الكامل
 بحق طر مغاشر جهیموش عرطو باش سند و هاش طر فوطوش جملو عین عین
 باطنطوش شلعموش طوکو دتوئ حلمو طشر اج دعونی بدینها شطوش
 دروش کصطش همتطش اسنک ایها الشیخ الفدیر الساکن المشر بحق بانک
 لعظام و بحق خالفک العظیم شجر مریخ از قول محمد بن سراج الدین
 سکاکی رحمة الله چون خواهی که مریخ را شجر کنی هفتاد و پنج روز روزه باید داشتی
 و جامه سرخ در پوشیدن و کوزه زرد و جامه تا بان سرخ باید در پوشیدن و زرد
 زرد بر سر باید بستن و خانه پاکیزه باید پیدا کردن در آنخانه خانه مریخ مهل از تو
 مندی بکشد مربع با مصف بغی مربع طولانی هر دور راست و زینهار کدنا
 اقباب را شجر کنی بشجر مریخ مشغول نشوی تا هلاک نکندی و مندل بجایک سرخ
 و یکج بیندازی و بعد از آن مندل بکش و چهار طرف فرو برد و چهار طرف خانه بر

بک اسم نقش کن نامضرب زساند وان چهار اسم این است با هب لیش با طلع مش
 با طر فوفزیش با شنبوی طیش هر شب یکبار در مندل نشیند و چهار
 صد و چهل یکبار عزیمت لشخرا بخواند و بخورد مپسوزد هر شب پنج مشغال
 و اگر طلوع و پرا نواند با فتن بخورد در مقابل وی سوزاند و اگر نماید باکی نداد
 و در میان مندل بسوزد هر روزی هم پنج مشغال بسوزد و عزیمت بخواند و
 زینهار در وقت بیرون آمدن کاردها نارد و نکند و مهلهارا نبرد و نکند
 و پای راست ز مندل بیرون نهد و این پنج اسم را بخواند و بر خود مد و نعوید
 کرده باشد و در کردن بسنه باشد هر بار وقت بیرون آمدن از مندل چهل
 یکبار بخواند و بخورد مد و بعد از آن بیرون آید تا بسلامت بماند و مدت
 لشخروی صد و چهل یکروز است و این پنج اسم اینست با فغو شون با طلع مش
 با ذر بو شرویش با طلع شواش با جلد و ریش در روز بیست پنج حرارت
 و طیش در دل وی افتد و هر دو نباحیم وی سرخ نمودن کرد و بغایت نرسان
 و خواب ز چشم خود برود و هر شب بصورت های عظیم بهیبت خود را نمودن
 کرد و بغایت نرسان و خواب ز چشم او برود هر شب بصورت های عظیم
 بهیبت خود را نمودن کرد و اگر خواب رود در ماهای خون ببندد و در پانجا
 اش ببندد و بر مثال کوبهای خون ببندد چون چنین شود آهن در دست
 او نرم گردد که هر چه خواهد تواند کرد و دوی واندام وی بر مثال لعل
 شود واد میان زوی بغایت نرسان شوند و خود را در پیش او بیست
 و حفر ببینند و دانند که بوی نشاید مشغول شدن و جمله امر او پادشاهان
 از دل و جان مطیع شوند و دوست داری وی کنند و چون شب
 چهل یکم شود مرغ بصورت خوقناک بیاید و با وی بری سرخ بیاید
 چنانکه میان گرفته بود و در میان آن بر سرخ کوبهای نشین ببندد و
 مرغ را ببیند بر حیوان بر مثال کوسفتدی سوار اما عظیم بزرگ باشد

چنانکه از کوه عظیم بزرگتر بود و بر مثال کتبی سرخ مریخ نشسته باشد چنانکه
 و مریخ بر دست گرفته و آن مریخ برهنه باشد و بهره و دست گرفته باشد و تاج
 سرخ بر سر نهاده و جهان آن در لرزش باشد و بر اندام وی نیز لرزش باشد
 زینهار رنگ زرد و نرسد که بد بود و بعد از ساعتی ده طبع بر سرده کس سرخ
 روی پیدا شود و بر هر طبعی هفتاد هزار با فوت سرخ بود و هفتاد هزار
 لعل ز مای و هفتاد هزار تنگ سرخ هند و ستانی بود و بر هر طبعی
 یک تاج از لعل بود و یک دوایج از با فوت و یک خانم در دست یک دانه
 با فوت بود و نام اینکس بدان تکثیری نوشته بود بدست خود نشان
 کند مریخ بر سر اینکس و این کس را در کنار کبر و بشارت خدا بنم به برکت
 کنار گرفتن مریخ آنکس را زور هفت شهر بدهد و غضب هفت پلنگ
 بدهد و فوت و کرانی هفت سیل بدهد و بعد از آن مریخ کوبدای دست
 من هر جهان از من میزنند و دشمن میدارند خدا بنم تو را دولتی عظیم
 نام را دوست گرفتی و مرا استثنای خواستی اکنون من تو را در هر چه از دنیا
 دوست تو گرفتم و بر خود گرفتم که هر چه تو خواهی آن کم بعظمت و بزرگی حکما
 و خانم خود را بدهم اکنون بگیر این خانم را اگر خواهی که همه دشمنان از مشرق
 تا مغرب بباشند جمله را معدوم کنی توانی و اگر سنگها در دست گیری و خوا
 که هر لعل و با فوت شود توانی و اگر خواهی هر یکها و برکهای درختان را
 با فوت و لعل سازی توانی بگیر این خانم را و زینها را ز حایض و جنب
 نکاهدار و چشم کس با بد بد و نهفتند تا در زحمت نمانی چون این سخنان را
 بگوید و بر خیزد و رود و بخورات وی اینست صبر فلفل سپاه افیون
 دار فلفل پوست نان غبر انبوس جمله را عین کند و هر روز
 و هر شب بسوزاند و باید که اول شب بگوید و با هم بیا میزد بفتد و
 حاجت بکاربرد و الله اعلم بالصواب صور مندل این است

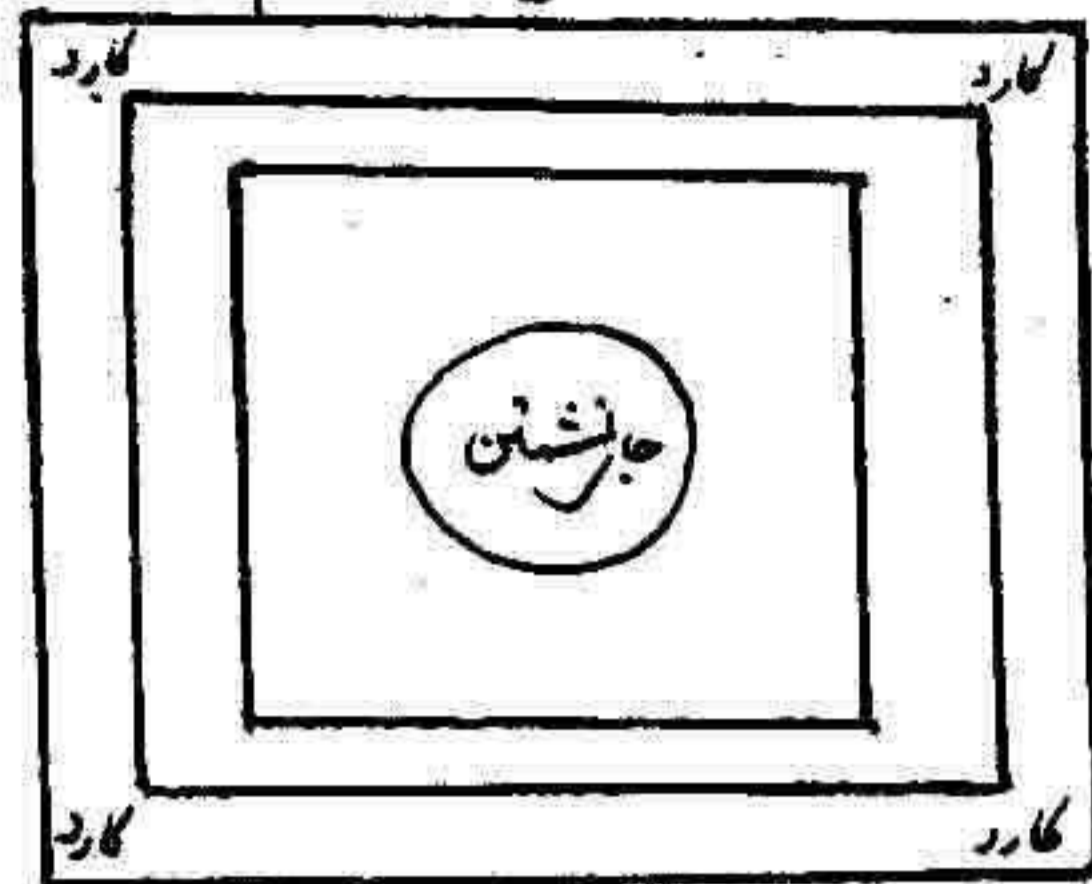


اگر خواهی که زهره را
 ششتر کنی چهل و سه روز
 روزه دار و بعد از آن
 خانه را بکلی بسطای و در
 آنجا نه را خاک مرغ و کج حکم
 کن و مندل بکش بسه میل
 سه خط مربع طولانی غازی
 از روزی کن که نزدیک

بود آفتاب بخانه خود یا بخانه شرف خود و مدت ششتر وی صد و سی و یک روز است
 هر روز دو بار و هر شب وقت صبح یکبار با یک در مندل در آن و بخور آن
 بسوزانی در روز هشت مثقال و در وقت صبح سه مثقال و در مندل بنشیند
 و این عزیزت را هفتصد یکبار بخوانی و چون از مندل بیرون آئی این سلام را
 بخوان بر خود بدم و از مندل بیرون آئی ولی جامهای سفید پوشی و با هم
 خود را پاک داری و اگر اوقات بخواندن قرآن و اشعار بزرگان مشغول باشی
 و چون دلگ بگرد در بوستان روی و در صورتیهای خوب نگری و آن سه
 اسم که گفتیم اینست باطله بطنش و باطله عینش و باطله هوشش و چون از مندل
 بیرون آئی نترسی که در روی خون نیست چون بیست و یکروز بگذرد در چشم
 مردم خوب نمائی و دلگ صاف شود و ازت بغایت خوب شود و اگر میری باشی
 جوان شوی و جمله علمهای موسیقی و شعر گفتن و دانشن علم ادوار و ساختن
 تصنیفهای مشکل بر نور و اشود و غم در دلگ نماند و جمله زنان عالم از
 خوب صورت و زشت روی و پادشاه و امیر و مطرب و دختران و پسران
 و جمله سازهاروی زمین چون چنگ و عود و بریل و موسیقیاروی و زبانه

و غنچه و دف زدن و پای گرفتن و دل بردن بر نور روشن شود و هر راه
 بلانی که به از آن ممکن نباشد در هیچکس و نداند و اوازت بغا بی
 خوش شود که اگر زن کران بار بشنود حمل برده مین نهد و از غایت
 خوشی و از ش هر که بشنود دیوانه شود روی نون تکبید و عاشق نو
 کرد و البته و غیر از نونخواهد که کسی را به بلند و خوب روی و خوب چشم
 کردی چنانکه زبان حیران کردند و اوازه حسن وی از مشرق تا مغرب برود
 اگر خواهی و اگر نتوانی و چون شب سی و یکم شود در وقت صبح از آسمان سیم پنبه
 که روشنائی پیدا شود و در میان آن روشنائی زهره روان شود که هر چه همان از برف
 روی و حیران باند و روشنائی وی سفید بود و بر مرکب نیشسته باشد سفید و از یک تا
 مراد بل بود زبان مرکب و آن بر مثال نقره خام سفید بود و چشمهای و زرد بود و گوشها
 از مراد بل بود و باز هر هفتاد صورت بود که خوبی ترا وصف نتوان کرد و بر سر
 هر صورتی طبعی از نقره بود و باز مراد بل که یکی از آن خراج هفتاد فلیم بود بر مرکب
 تار کنند و هر خدمت کنند و این زهره سخن گوید و با این کس لطف بسیار کند
 و از زنجها و مشغلهها نترسد و فرود آید و با این کس بنشینند و در غده و در بازی
 در آید و با این کس از غایت حیرت پیچید شود و غش کند زهره بدست سرگردار و
 بر زانوی خود گذارد و نا این کس از بوی که بهوش بازا بد از بوی و سی سال در عمر این
 کس بیفزاید و چنان خوشبوی شود که هرگاه از راهی گذرد تا بکجا بوی در آن راه پلک
 که مردم پیچود شوند و بعد از این تواند گفتن که دیگر چه شود و هیچکس را فکر و عفل
 بد بچنان سلا نکند و خانم خود بیرون کند و بگوید که بیکر این خانم را نادر جهان نورا هیچ
 چیز اجناس نماند و از نعمها بنعم کردی و جمله نیکوهای عالم رو بوارند و جمله خوبان عالم
 و جمله واریدهای عالم و نقره های عالم از آن نوشتن تا چندین علوم دیگر که کفیم و نورا
 بد و در هر که خواهی باید بان خانم سفید که از ماه شب چهارده روشن نباشد و خط سبز
 بزرگ نوشته بود و آن اسماء بزرگ خدای جل جلاله بود و بخواند وی این است رصبعه ایسه

کافور لادن پنج سوس مشک بخورد با بد که نیک بگوید و انکاء عجب کند و زان
بداند و هر دو بار بسوزد و هشت مثقال دیگر شب بسوزد و الله اعلم مندا لافیت



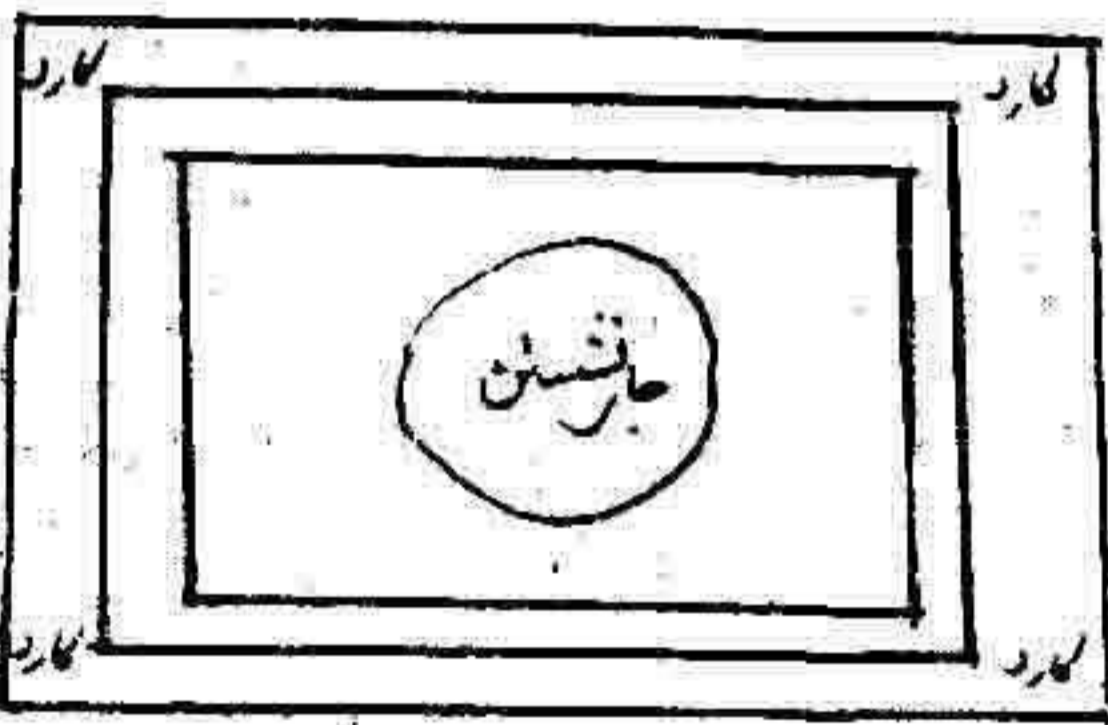
و عزیمت وی بغایت بزرگت
و اسم اعظم حضرت محمد و آله
در این عزیمت است و زینها
که مشک نیادری کرده و بدیدم
و دانستم و عزیمت ابراست
بسم الله الرحمن الرحیم عزیمت علیکم ایها
الشیخه السعیده المبتسمه بحق

عَبْدُكَ لَوْ شِ وَ جَلْمُهُ لَوْ شِ وَ قُرْهُ لَوْ طَاشِ وَ هَلْمُهُ لَوْ طَشِبِ وَ كَلْمُهُ لَوْ طَرِشِ وَ عَلْمُهُ لَوْ
وَ سَرْعُهُ لَوْ نَدَاشِ وَ عِبْهُ لَوْ ظَهَّاشِ وَ كَيْفُهُ لَوْ زَاثِ هَيْلُهُ لَوْ مَبِثِ طَلْبُهُ لَوْ سِرَاجِ عَوْشِ
بَارِنْدَاشِ عَلْبُو نَاشِ دَه طَارِشِ بَمَرْحِ الْقُبُومِ الدَّائِمِ الْعَظِيمِ

چون خواهی که نیش عطار دکن شش روز دروزه دارد
از آن جامه بپوشد و در پوشش و کوزه بپوشد و هشتم روز سپاهد باید و بدین
بک روز است چون هشتم روز بگذرد علامت آن ظاهر شود چون جامه در پوشد
باید که خانه پید کنی پاکیزه و در در مندی بکش بسبیل پولاد و چهار کاره فولاد در پشها
کوشه مندل فرو برود روز دو بار بخورد بسوزان و در مندل بنشین و عزیمت نیش را
صد و یکبار بخوان و این سه اسم را در وقت بیرون آمدن از مندل بخوان و بر خود بدیم و نیش
ای در هر بار چهار مثقال بخورد بسوزان و سپاهد باید با طهارت باش و هر روز یکبار
غسل بیایی و جامه ها را پاک داری و در وقت خواندن در تکف باشی در چگونگی بخ
چون مدت هشتم روز بگذرد جهان در چشم تو سبز نماید و خرم شوی و صفت کردی
و صورتهای خوب در چشم تو نمودن کرد و هر علوم نجوم و محاسبه و هبات را بیاموزد و بیرون
بی سناد بر روی کشف شود و ضمیر جلیه خلاق و جمله علوی که نفلون بنشیند و نارنجان دارد و

هندسه و نقش بندی و نقاشی و علم اکثر و نایجات و این را سر اول الله است
 و قوت برکات و علم تصوف چنانکه همگی در جهان این علوم را نتوانند دانستن
 و از جمله این فنون و این علوم غالب ماستی چنانکه اصول و مروج را بدانی و از عکس خدا
 جل جلاله و چون شب بیست و یکم شود شخصی انسان فرود آید یعنی براندر خرد و پادشاه
 آن تخت از پادشاه و بدان تخت مردهی بپوشد هرگز بدان خوبی صورت نباشد و جامه
 سبز پوشیده باشد و عامه سبز بر سر نهاده بود و نور از جبین و بر زبان بود و خوش خلق
 و خوش معاویره و خوش خوی بود و کتابی در دست وی باشد که نور از وی در پرتو آید
 و آن کتاب را بکشاید و چون چشم تو بدان کتاب خدای عمر تو میباید و در کوفه نورانی شود
 جمله علوم عشق و وحدت آنها که کفیم نیز بر تو کشف شود انگاه وی بگوید ای سید
 عزیز خدای جل جلاله چه میخواهی از من بخوانم و بگوئی مقصود من جلاله
 و آن خانی که بان بهر رنگ و بهر صورت که خواهد توان مبدل شدن و بهایم علوم
 توان رفتن و هر چه خواهم توانم کردن گوید که بگر و خانم خود بنود همدان خانم کیورد بود
 و بوی بخت نور یعنی زرد اسم بزرگ خدا نام نوشته و گوید که زینهار یکسای منای و برود
 و آن سلم این است با عبد موش فریبوت شهبه پیش چون خانم را یکی وی بود
 و یکی در کار مندل بیای که سه صد نوع شیخ بود پری و اهل خفا و غیران در کج
 ما باشد و چندین غراب و عجایب بگفتن راست نماید برین نوع بر تو معلوم شود و صفا
 کشف و احراز شوی و صورت مندل و عزیمت شیخ اینست بسم الله الرحمن الرحیم

عنون علیکم ایها الملك الفاضل
 الناطق المطلق علی سوا بر
 الحکیم الفاضل بحول
 بحق فرمود نایش هبط پیش
 بحق عزیمت و هبط پیش
 و نطقه بر و هبوط عرش

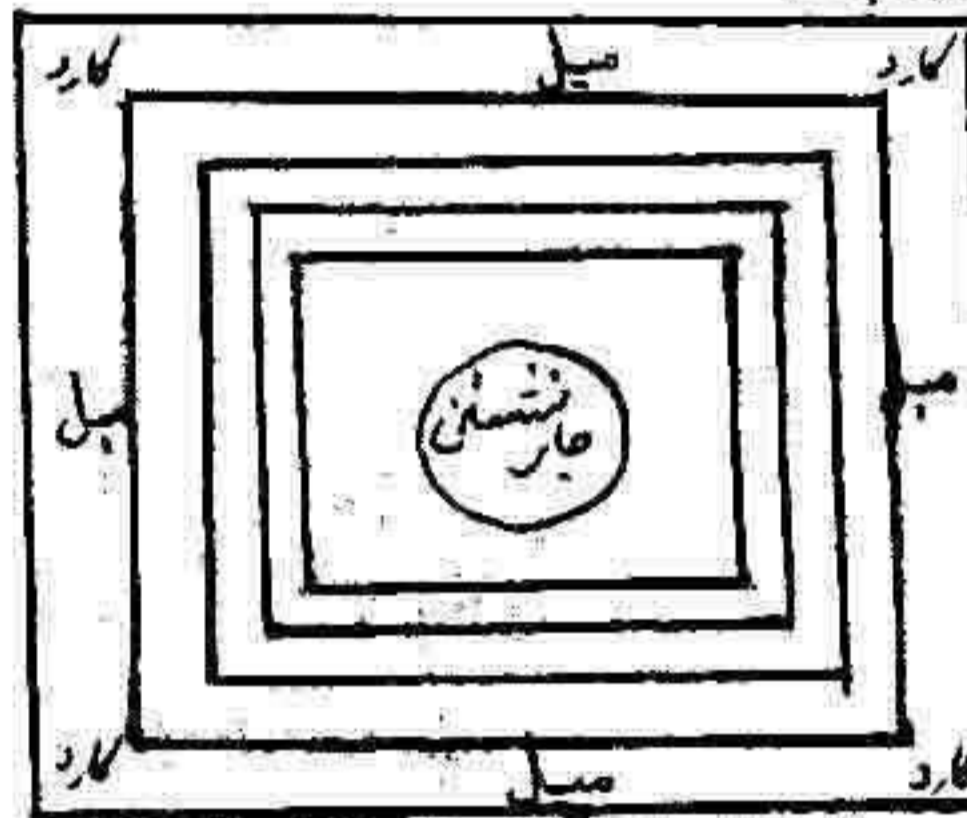


جل جلاله

جَلَمَدَمَبْتِ تَهْمَوْتِ هَشَلْمَمَوْتِ طَرَشِاشِ مَهْطَوْنِاشِ خَمْدَفُوشِ خَلْدَمُو
 نِشِاشِ عَلَمِطِاشِ اَجْبِ عَوْتِ جَوْنِ هَذِهِ الْاَسَاءِ يَازْاَنِيْشِ مِلْمَشِ لَعْنَةُ اللهِ وَتَعْنَةُ
 هَذِهِ الْعَظِيْمَةُ
 اگر خواهی

که لشکر مریخی روز روزه دارد و بعد از آن خانه را یک پندلای و در کوفت مندلی بکش
 و زمین خانه نیز کج اند و دکن و پنج خط بکش و یکی چوب نار سپارد و بر کوه این خانه را
 با بر نشیم سبز با و بز و مندلی را چهار راسل نقره بکش و یک کار در فولاد در سرها یک
 فرو بر بند و بر چهار طرف نیز چهار کار در فولاد فرو بر و هر روزه دو بار و هر شب
 ناز و بخور ميسوز و عزیمت بخوان چون قد یک صبح شود بیرون ای از مندلی و
 در وقت بیرون آمدن این پنج اسم را بخوان و بر خود بدم و در روز و در آن در وقت
 هر بار صد و شصت یکبار بخوان و از بخور هر بار پنج مثقال ميسوز و در شب خواندن
 حاجت بعد از نیت و بخور را متصل با بد سوختن تا صبح و اگر شب در برابر ماه خوانی
 با در چکر و روشنی در کوه اندازد و بهتر بود و قمر را ببینی هم نیک آید و اگر قمر را ببینی
 بخیر و ایستاده بخوانی و چون لغروب شود بنشین و مدتی بخوری صد و چهل روز تا
 چون صد و سی روز بگذرد چهار زبان پند نویسی و هر بار که طهارت کنی ابهای
 طهارت نوافذ نقره شود و مر و آید کرد و بعد از آن خدا بقم و جمله خلافتی نوار و دست
 بگیرند و جان و مال از نود ریغ ندارند و هر بنوعی حاج شوند و پیش نوبند و نوحه خا بر
 ایشان از بدانی و هر مفر کردند و چون در خواب شوی در زبند مهای خود و در زبند
 ها مخور و هر مر و آید بیاید چون بیدار گردی از نوحه از نوبند بهر که خواهی بدی و
 خوابهای عظیم با هبت بپنی و دل تو بیفت زسان شود و چون بگزمان بپنی کربان
 شوی و چون این حال شود قمر اینرا بداند و حجاب زمین از پیش چشم تو برداشته شود
 نقره مان خدا بقم و شب روز قمر را ببینی و قمر تو را ببیند چون عاشق و معشوق گردید و
 هر چه اگر بصدق و بر خیزد اگر هفت مانی هر چهار خواب کند یک دم و عطل را معلوم است
 که در خواب وی چه باشد چون حجاب روزه زمین مرفع شود بعد از آن بیاید بر نوحه نشسته و بخور

چنان خوب که در وی نشوایی کرپین و دست تو را بگرد و از مندل بیرون آورد و بر
 تخت بفتاند و خاتم خوبترین بنود هد چون خاتم و پرا بگری و بی بینی و بر چشم مالی عمر
 تو هشتر سال زیاد شود و اگر پیر باشی جوان گردی و خاتم سفید بود و بر وی خط سبز
 نوشتن باشد اسم الله و عهد کند چنانکه بکسی منای و از پیش تو برود و خاتم این است
 و این اسم که میخواهی و بدی نامضرت زینسده است **بِاطْنِطَرْتِ بِاعْتِهْوُتِ**
وَجُورَاتِ وِی صندل سفید نجس طبری کند سفید با حتم و طباش با غر طموش
پوست خشمناش کفک دریا حساب البان زعفران باید که بکوی آردان بر این و عجبین
کن و بوفت حاجت بکاروی و عزیمت وی ایست عزیمت علیکم ایها الملک الکریم مرسل
الرحمن و معطی المناجیح جو غر توش یا غر طموش یا فر هو طمش و حبه هر مدیش شهبید
ناش عزیمت علیکم ایها الشهد الرحیم للضرب بالحرکه الترمید به جو غلو طموش شکر عیش
طنضیاش هجلیش طموش فباش شلتوت ایب دعوتی باها زبیش زخاتوش بعتره
هذه الاسماء العظام و بحق خلفک و مندل ایست



اگر خواهی که شکر ملائک کنی چنانکه
 ملائکه ملکوت علوی و سفلی و
 رضوان و انجهار ملک مقرب
 که حاجت با اسم کفن ایشان است
 و مالک دوزخ و فرشتگان عذاب
 و فرشتگان رحمت مالد که در دست ایشان

شک نباید که از اسرار بزرگی خداست جل جلاله و این بکفنی که چگونه است
 راست نماید اگر نوبتده خدای فرار داری و در دل شک میار و بکن نافرشتگان و نام
 و بزرگی خدا تبسم می بینی برینده کان خود و نیز بدانی که من که سراج الدین سکاکی ام جبرئیل
 داشتم و چون ساز بر بساط عناصر رجه و انا نجا در کدشتم و کوق بیا نژاد بدم و با ایشان
 نشتم و انا ایشان طرفی خواندن اسم او ختم و علوم اول و خواتین غن را از ایشان